

# میزگرد

فرهنگ و هویت ایرانی

دکتر محمود روح‌الامینی / دکتر سید علی رضا بهشتی  
دکتر محمد رضا تاجیک / دکتر علی ابوطالبی / دکتر علی یوسفی

پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

میزگرد:

## فرهنگ و هویت ایرانی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها

اشاره:

این شماره از فصلنامه به «فرهنگ و هویت ایرانی» اختصاص یافته است. آنچه از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد نظریات و تحلیل‌های جمعی از اساتید دانشگاه می‌باشد که پیرامون تعریف و مفهوم‌سازی فرهنگ و هویت، انواع هویت، هویت و فرهنگ ملی، آسیب‌شناسی فرهنگ و هویت ملی، فرصت‌ها و چالش‌های فراروی آن و راهکارهای حفظ و تقویت هویت و فرهنگ ملی مطرح گردیده است.

شرکت کنندگان در میزگرد عبارت‌اند از: آقایان؛ دکتر محمود روح‌الامینی استاد کُرسی مردم‌شناسی دانشگاه تهران، دکتر سید علی‌رضا بهشتی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، دکتر محمدرضا تاجیک استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، دکتر علی ابوطالبی استادیار علوم سیاسی دانشگاه ویسکانسین آمریکا و دکتر علی یوسفی جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

**\* دکتر یوسفی:** به نام خدا، در آغاز سخن وظیفه خود می‌دانم، از اساتید محترم که دعوت فصلنامه را پذیرفته و در این میزگرد شرکت کرده‌اند تقدیر و تشکر نمایم. موضوع این میزگرد «فرهنگ و هویت ملی» است. فرهنگ و هویت ملی دو مقوله بسیار مهم و اساسی است که هم در ادبیات سیاسی، اجتماعی و هم در سیاست‌های فرهنگی به‌جد مورد توجه است. یعنی بدون تردید طرح مقوله‌ای به نام فرهنگ و هویت ملی در ایران به چند دلیل از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است. یکی از مهم‌ترین دلایل این اولویت تنوع و تکثر قومی ایران و وجود پاره‌فرهنگ‌های قومی، محلی و هویت‌های خرد در داخل کشور است. علاوه بر آن توسعه و گسترش روابط و انقلابی که در عرصه ارتباطات هم از نظر فناوری و هم از نظر محتوایی اتفاق افتاده است و هر روز گسترش می‌یابد قادر است فرهنگ ملی کشورها را با بحران چالش مواجه سازد، نکته سوم به موضوع جهانی شدن و احتمال به هم ریختن مرزهای فرهنگی مربوط می‌گردد که ادغام و هضم فرهنگ‌های ضعیف را در درون فرهنگ‌های مسلط، که امکانات جذب بیشتر دارند، به دنبال دارد.

به همین خاطر این رسالت سنگین و مهم بر دوش روشنفکران، اهل قلم و متفکرین قرار دارد تا ضمن تعیین فضای مفهومی فرهنگ و هویت ملی و طرح دیدگاه‌های نظری متفاوت و نقد آنها، به تعیین و تحلیل چالش‌های فراراه فرهنگ و هویت ایرانی بپردازند. بنابراین با توجه به چنین ضرورت‌هایی سعی شده تا با برگزاری این میزگرد مقوله‌های فرهنگ و هویت ملی از منظرهای متفاوت فرهنگی، روانشناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی به بحث گذاشته شود و گامی هرچند کوچک در جهت احیاء و حفظ هویت ملی کشور برداشته شود. هرچند دو مقوله مذکور بسیار گسترده‌اند. اما در عین حال در این میزگرد تلاش خواهیم کرد صرفاً حول چند محور مباحث را متمرکز کنیم و گفت‌وگو در خصوص موضوعات دیگر مرتبط با فرهنگ و هویت ملی را از جمله چگونگی و تحولات تاریخی آن در طول تاریخ ایران به‌ویژه تاریخ معاصر، به میزگرد بعد موکول نماییم. پس مباحث مورد نظر عبارت‌اند از:

۱- تعیین فضای مفهومی فرهنگ و هویت و به تبع آن فرهنگ و هویت ملی ایران و عناصر و مؤلفه‌های سازنده آن.

۲- آسیب‌شناسی فرهنگی و هویت ملی، فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌روی آن.  
۳- روش‌ها و سازوکارهای حفظ و تقویت فرهنگ و هویت ملی.  
با توجه به ضرورت تبیین مفهوم فرهنگ و هویت، پیش از هر نکته بحث را با تعریف فرهنگ و هویت و انواع آن آغاز می‌کنیم.

از جناب آقای دکتر روح‌الامینی تقاضا می‌کنیم که بحث را با تعریف این دو مفهوم و قرائت‌هایی که درخصوص آنها وجود دارد آغاز نمایند.

**\* دکتر روح‌الامینی:** بحث دربارهٔ هویت، پیامدی هست از بررسی و تعریف فرهنگ. البته، نمی‌خواهم همهٔ تعریف‌های فرهنگ را پیش بکشم؛ تعریف‌هایی که تعدادشان به سیصد، چهارصد [می‌رسد] و تابه‌حال شاید بیشتر هم شده باشد. دست‌آفریدها و اندیشه‌آفریده‌های بشری را که به عمل درمی‌آید می‌توان در زیر چتر عنوان فرهنگ آورد. همهٔ جوامع به علل اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی؛ فرهنگ‌هایشان باهم فرق دارند. ما هیچ جامعه‌ای نداریم که فرهنگ آن، بی‌هیچ کم‌وبیشی، همانند فرهنگ دیگری باشد. اگر در کلیاتی هم شباهتی به چشم‌خورد، می‌توان گوشه‌هایی را پیدا کرد که نشان‌دهندهٔ تفاوت‌ها باشند؛ جمع همین تفاوت‌هاست که در مجموعه‌ای جغرافیایی - تاریخی، هویت منطقه و جامعه‌ای خاص را می‌نمایاند. هر موردی از هویت را که بخواهیم مثال بیاوریم، خواه‌ناخواه با فرهنگ پیوند دارد. اگر در بحث هویت، صحبتی از فرهنگ هم نکنیم، این پیوند در دل بحث نهفته و ریشه‌دارست. هنگامی که می‌گوییم هویت ایرانی، یعنی هویت فرهنگی ایرانی، خواه‌ناخواه زمینه‌های گوناگونی را می‌تواند دربرگیرد. وقتی که می‌گوییم فرهنگ ایرانی چیست، در واقع منظورمان بیان وجه فرهنگی آن است. هم‌چنین می‌تواند جنبهٔ منطقه‌ای نیز داشته باشد. یک وقت هست که استانی، شهری و یا کشوری را می‌گوییم که دارای این هویت و یا آن هویت هست. در این میان چیزهایی از این مناطق را می‌شناسیم: جغرافیا، تاریخ، ساختمان‌ها، معماری و یا هنرها. گاهی افراد این مناطق جلوه‌دهندهٔ هویت آنها می‌شوند؛ یعنی هویت این افراد است که با گذشت روزگار، در دل

جامعه‌ای خاص، به دنیا آمده، پا گرفته، رشد کرده و خوی و خُلقِ ویژه‌ای پیدا کرده‌اند، زبان ویژه‌ای آموخته‌اند و شناسانندهٔ هویتِ ویژهٔ منطقه‌ای خاص شده‌اند. اشاره‌ای به زبان می‌کنم. آیا زبان، به راستی، خود گونه‌ای از هویت فرهنگی است؟ آیا از بین رفتن یک زبان، لطمه‌ای به فرهنگ می‌زند؟ بی‌تردید، هردو را می‌توانیم عنوان کنیم. از دیدگاه تاریخی هنگامی که از هویت ایرانی صحبت می‌کنیم، حفظ زبان ما عامل عمده‌ای در پاسداری از هویتمان بوده است. برای ایرانی بودن، در [کنار] مجموعه‌ای از عوامل، باید به عامل زبان هم تکیه داشت؛ زبان، عامل عمده‌ای برای این هویت است. هنگامی که از قوم ایرانی صحبت می‌کنیم، خواه‌ناخواه نگاهمان به سوی زبان فارسی می‌رود؛ اما تنها زبان نیست؛ زبان یکی از عوامل است. دربارهٔ نژاد چه می‌توان گفت؟ آیا نژاد عاملی برای تعیین هویت ایرانی بوده است؟ روزگاری نژاد عاملی تعیین‌کننده بود و بر سر این عامل جنگ‌ها و برخوردهای گوناگونی پدید می‌آمد. البته امروز، معمولاً به نژاد اهمیت اساسی داده نمی‌شود؛ چراکه درهم آمیختگی نژادی اقوام، راه را بر اصولی کردن بحث نژادی در تعیین هویت بسته است. امروزه دیگر دنیا را به نژادها تقسیم نمی‌کنند.

**\* دکتر یوسفی:** اگر من درست برداشت کرده باشم، شما خصلتِ اصلی و جوهری فرهنگ را دست‌آفریدها و اندیشه دانستید، این نکته به نظر من، دست‌آورد اصلی در تعریف جناب‌عالی بود. سپس گفتید که وقتی ما فرهنگ را تعریف می‌کنیم، بخشی از لوازم تعریف آن، هویت هم هست. به بیانی دیگر، تعریف هویت هم هست ...

**\* دکتر روح‌الامینی:** البته وقتی ما به یک نفر می‌گوییم، دارای فرهنگی هست، مطمئناً او به یک منطقه‌ای هم تعلق دارد و خارج از جامعهٔ بشری نیست. وقتی هم متعلق به منطقهٔ خاصی باشد، ناگزیر، آن منطقه معرف آن فرد و یا آن اندیشه است.

**\* دکتر یوسفی:** حالا من عرض این است که اگر ما در واقع تعلق به یک اندیشه را

بتوانیم از وابستگی به یک منطقه جغرافیایی تفکیک کنیم، که قابل تفکیک هم هست، یعنی اگر افراد اندیشه مشترک داشته باشند، بنا بر فرمایش شما، از یک فرهنگ مشترک برخوردار هستند؛ پس می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از اندیشه‌های مشترک دانست.

حال باید دانست که میان اندیشه مشترک و منطقه جغرافیایی مشترک چه وابستگی وجود دارد؟ در تعریف هویت، آیا فقط باید عنصر اندیشه را دخالت بدهیم و یا عنصر جغرافیایی و سرزمینی را هم باید دید. آقای دکتر روح‌الامینی به‌طور ضمنی اشاره فرمودند، چون خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی هم وجود دارند، پیرو آن هویت‌های فرهنگی متفاوتی هم موجودیت دارند. این نکته را بهتر است بشکافیم و با رویکردهای مختلف از زوایای متفاوت بسط دهیم.

جناب آقای دکتر تاجیک جنابعالی نظرتان را پیرامون فضای مفهومی دو مقوله فرهنگ و هویت بیان فرمائید.

**\* دکتر تاجیک:** مفهوم هویت هیچ‌وقت هویت مشخصی نداشته و در واقع هیچ‌زمان هویت پایداری برای خود نمی‌پذیرد. همیشه چندگونگی و سیالیت را می‌پذیرفته و مایل بوده به مدل‌های مختلف رجوع نماید. به همین دلیل از انسداد گریزان است. هرچند که خود هویت و مفهوم هویت با نوعی انسداد هم‌نشین می‌باشد. در واقع تا انسداد ایجاد نگردد و تا زمانی که سیالیت وجود داشته باشد هویت شکل نمی‌پذیرد، اما به لحاظ مفهومی دال هویت بر مدل‌ها و در بستر گفتمان‌های مختلف در طول تاریخ مبتنی بوده است.

شاید از یک منظر بتوان گفت مقوله‌ای به نام هویت سابقه‌ای به بلندای تاریخ بشریت دارد. از آن‌زمان که انسان احساس کرد باید به کیستی و چیستی خود و این سؤال که من که و چه کسی هستم در برابر حیوانات و طبیعت پاسخ گوید، مقوله‌ای به نام هویت شکل گرفت. آن‌زمانی که انسان در مقابل طبیعت خود را مطرح می‌نماید به شکل دیگری

مسأله عنوان می‌گردد. در دوران نوگرایی<sup>۱</sup> که اساساً مسأله هویت در متن و بطن گفتمان‌های نوین جای گرفت، باز مسأله‌ای به نام فاعل شناسایی<sup>۲</sup> یا سوژه<sup>۳</sup> مطرح می‌گردد. در واقع انسان در مرکز کهکشان قرار می‌گیرد. انسان، توانایی استعداد و عقلانیت او، در متن هر گفتمان نوین جای می‌گیرد و اصالت انسان<sup>۴</sup> شکل می‌گیرد و هویت انسانی به‌عنوان یک فاعل شناسایی و به‌عنوان سوژه صورت می‌پذیرد در این جا انسان در مقابله با طبیعت اژه<sup>۵</sup> خودش را تعریف می‌کند.

طبیعتاً از این‌جاست که اگر بخواهیم تعبیر دریدا را به‌کاربریم شکل نوین منطق کلام‌محوری شروع می‌شود. یعنی انسان‌ها هویت خویش را در حذف چیزی تعریف می‌کنند. یعنی در برابر چیزی و نه با اختلاط با چیزی؛ اینکه من آن نیستم. منطق این با آن - در واقع یعنی من یا این هستم یا آن، ترکیبی از هر دو امکان ندارد. اختلاط ممکن نیست. هویت باید شفاف، خالص و ناب باشد. به همین دلیل ما از دوران تجدّد این مشکل را در تعریف هویت داریم. شکل‌گیری هویت انسانی به‌عنوان فاعل شناسایی به‌جایی می‌رسد که در تفکر نیچه و هگل و حتی متفکرین قبل از هگل، انسان به‌نوعی جایگزین خدا می‌گردد.

در تفکر سارتر هم داریم که انسان وجود خود را می‌آفریند و انسان خالق خود می‌شود و حتی توانایی آن را دارد که در جایگاه خالق خود قرار گیرد. تا نیچه که مرگ خدا را اعلام می‌کند و انسان جایگزین او می‌گردد.

انسان می‌تواند هم به‌عنوان فاعل شناسایی و هم موضوع شناسایی مطرح شود. با اینکه دوران فرامدرن، هویت را در معنای کلی زیرسؤال می‌برد، باز به‌نوعی قائل به معمای هویت می‌باشد. فرامدرن معتقد است که هویت‌ها شکل می‌گیرند. با این تفاوت

1- Modernism

2- Human Subject

3- Subject

4- Humanism

5- Object



که هویت‌ها متکثر می‌باشند و هویت ثابت وجود ندارد. در غیراین‌صورت شکل و محتوای خاص دیگری به نام هویت جهانی به خود می‌گیرد ما هویت جهان‌شمول<sup>۱</sup> و ثابت و پایدار نداریم، بلکه با هویت‌ها مواجه هستیم.

هویت‌های مختلف شکل می‌گیرند و اگر هویت‌های مختلف شکل نگیرد اساساً نمی‌توان راجع به چیزی به نام هویت بحث کرد. در تفکر ویتکنشتاین و تفکر زبان‌شناختی جدید و حتی در تفکر فرامارکسیسم<sup>۲</sup> و فراساختارگرایی<sup>۳</sup> هم همین شکل است. تا وقتی که یک نوع انسداد موقت ایجاد نگردد، حول یک نقطه گره‌ای<sup>۴</sup> ما اصلاً نمی‌توانیم گفتمان داشته باشیم. گفتمان زمانی شکل می‌گیرد که ما بتوانیم در مورد یک مقوله‌ای که دارای یک هویت مشخص است صحبت کنیم. اما آیا این مقوله مشخص دارای هویت همیشگی است؟ خیر. این از دیدگاه فرانواگرایی<sup>۵</sup> مردود است. این هویت می‌تواند هویت‌های مختلفی را در درون خود جای دهد.

در بحث تحلیل فرهنگ و هویت، چندین رویکرد اجتماعی وجود دارد. عده‌ای دارای دیدگاه جوهرگر یا ماهیت‌گرا هستند و برای هویت‌ها جوهری ثابت قائل هستند. اینان، چیزی را در چهره‌ زیرین هویت می‌بینند و چهره‌ زیرین را نیز ثابت و پایدار می‌دانند؛ این امر می‌تواند هم از نظر فیزیکی و هم از دیدگاه متافیزیکی مورد توجه قرار بگیرد. به انسان چیزی را بخشیده‌اند که هستی او را معنا می‌دهد و همان است که هویت انسان را تعیین می‌کند. این «چیز» در همه انسان‌ها هست و در وجود همه آنها ثابت و پایدار است. این نهاد مشترک و ثابت، همانی است که در دیدگاه‌های مختلف، جلوه‌های گوناگون دارد. برخی دیدگاه ماهیت‌گرایی<sup>۶</sup> (سرشت‌گرایی) دارند نسبت به هویت؛ برخی دیگر از

1- Universal

2- Post Marxism

3- Post Structurism

4- Nodule Point

5- Post Modernism

6- Essentialism

ساختارگرایی اجتماعی<sup>۱</sup> پیروی می‌کنند؛ اینان می‌گویند که هویت برساخته‌ای اجتماعی است؛ از جایی نیامده است و انسان‌ها نیز آن را در جایی کشف نکرده‌اند. این دسته بر این عقیده‌اند که هویت، ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی انسان‌هاست. گروه سوم رویکردی گفتمانی دارند. و می‌گویند که هویت‌ها، دستاورد گفتمان‌ها هستند؛ مقولات اجتماعی نیز ساخته و پرداخته گفتمان‌هایند. واقعیات اجتماعی در گفتمان‌ها زاده می‌شوند و شکل می‌گیرند. «واقعیات»<sup>۲</sup> وجودی خارج از گفتمان‌ها ندارد و در گفتمان‌ها معنا می‌یابند. بنابراین استنتاج، هویت‌ها هم، ریشه در گفتمان‌ها دارند. وانگهی چون گفتمان‌ها سیال‌اند، انسدادطلبی ندارند، حقیقت‌محور نیستند و پیامد آن هویت‌ها هم متغیر و دگرگون‌شونده‌اند. اگر حال و هوای گفتمان دگرگون شود، هویت هم تغییر می‌یابد؛ این‌گونه است که هر انسانی استعداد برخورداری از چند هویت را دارد.

در این میان دیدگاه تاریخ‌گرایانه را هم داریم؛ دیدگاهی که اشاره به آن کاغذ ملفوف هگلی دارد، که اندک‌اندک باز می‌شود و از قبل، بر این کاغذ، ماهیت آدمی ثبت و نوشته شده است. هر قدر که این کاغذ ملفوف بیشتر باز شود، هویت آدمی نیز بهتر در معرض سنجش و شناخت قرار می‌گیرد. دیدگاه‌های دیگری را هم درباره هویت می‌توان یافت و بررسی کرد: دیدگاه مارکسیستی با نگرش اقتصادی و طبقاتی و دیدگاه روانکاوی لاکان با نگاهی به سه نوع نظم: «نظم نمادین»، «واقعی» و «تخیلی». هنگامی که من از دیدگاه روانکاوی نوین به مسأله می‌نگرم، شکل ویژه‌ای را می‌بینم؛ از دیدگاه زبان‌شناسی ویتکنشتاین که بنگرم، بازی زبان‌ها مطرح می‌شود؛ با اینکه در متن یک زبان، بازی زبان‌ها مطرح است، با این‌همه بازی زبان‌ها نیز هویت دارد. هنگامی که تجمع گزاره‌ها را داریم، به‌گونه‌ای گفتمان هم نیازمندیم؛ همان گفتمان به‌گونه یک بازی زبانی پدیدار می‌شود و دارای هویتی است ویژه. پس، همان‌گونه که برشمردیم، رویکردها، در عرصه بررسی هویت، گوناگون است. از هر کدام از این نظرگاه‌ها می‌توانیم به «هویت» بپردازیم.

به‌عنوان جمع‌بندی باید بگویم مسأله هویت یکی از موضوعات اساسی و در واقع اولین و آخرین مسأله‌ای است که انسان با آن مواجه است. انسان از آن‌زمانی که آغاز به شناخت خود کرد، مسأله هویت برایش مطرح گردید، حتی در زمان کنونی ما که مسأله هویت به‌گونه‌ای زیرسؤال رفته است و هنوز به‌صورت جدی مطرح است. به اعتقاد من مسأله هویت در بطن و متن گفتمان‌های فرانوگرا قرار دارد. به همین دلیل بسیاری از متفکرین فرانوگرا با رد تفکرات نوگرایی و زیرسؤال بردن بنیان‌های تجدد، هویت بحث اصلی آنها را تشکیل می‌دهد و سعی دارند پیرامون اینکه من که هستم و چه هستم پاسخی را بیابند.

در طول تاریخ مسأله‌ای به نام "من" (خود<sup>۱</sup>) در بطن و متن هر گفتمانی نهفته است و اما اینکه "من" را چگونه تعریف کنیم و آن را در رابطه با چه چیزی و یا در حذف چه چیزی و یا در همنشینی با چه چیزی قرار داده و تعریف کنیم معنا می‌یابد. به تعبیر سوسور اینکه ما این رابطه همنشینی و جانشینی در زمانی و هم‌زمانی را چگونه برقرار می‌کنیم، هویت معنا می‌یابد و این‌جاست که تفاوت‌ها و تمایزات پیدا می‌شود. به بیان دیگر خود دال به‌عنوان یک هویت جهانی<sup>۲</sup> همواره در طول تاریخ وجود داشته است و تنها مدلول‌ها متفاوت می‌باشد. یعنی مدلول‌های بحث هویت متفاوت است که از منظرهای گوناگون به آن نگریسته شده است به این صورت است که می‌توان مقوله هویت را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های بشر در طول تاریخ مطرح کرد.

**\* دکتر یوسفی:** چنان‌چه بخواهیم برای "مفهوم‌سازی از فرهنگ و هویت" تعریفی جوهری و بسیط، با تأکید بر اصلی‌ترین عنصر فرهنگ داشته باشیم، جناب آقای دکتر بهشتی جنابعالی بفرمائید آن تعریف چیست و آن عنصر بسیط فرهنگ را چه باید بینیم؟

**\* دکتر بهشتی:** تعاریف فرهنگ بسیار است. انتخاب یک تعریف، از میان تعریف‌های

مختلف کاری بس دشوار است. این‌طور که در یاد من هست، اولین تعریف از فرهنگ را فردی به نام تیلور کرده و در این تعریف وی یک سلسله عناصر را برای فرهنگ برشمرده است. بعد از او دیگران تعریف را جرح و تعدیل کرده‌اند؛ بعد عناصر جامعه‌شناختی، عناصر اقتصادی و عناصر دیگری وارد تعریف فرهنگ شده است. بنابراین فکر می‌کنم نیاز چندانی به ارائه تعریفی مشخص و معین از فرهنگ نداشته باشیم؛ شاید بهتر باشد به تحدید موضوع بپردازیم. در واقع بهتر است بگوییم چه چیزهایی جزء هویت فرهنگی نیستند. این راهی است برای تحلیل مفاهیم دامن‌داری چون فرهنگ؛ چراکه در مورد فرهنگ، ارائه تعریف جامع کار بسیار دشواری است. شما فرض کنید که اگر مؤلفه‌های فرهنگ را جزء تعریف خود فرهنگ بیاوریم، هنگامی که آن مؤلفه‌ها را برداریم، از خود فرهنگ، دیگر چه خواهد ماند؟ تعاریفی که رایج است را در نظر بیاوریم؛ مثلاً دیدگاهی که می‌گوید فرهنگ عبارت است از آداب، رسوم، زبان، هنر و ادب و سنت‌ها و مانند آن. من فکر می‌کنم در مورد مفاهیمی از این قبیل می‌توانیم توافق داشته باشیم. همه ما می‌دانیم امر فرهنگی از عناصر دیگر جامعه می‌تواند مجزا باشد. هرچند مرزبندی میان آنها کار دشواری است.

**\* دکتر یوسفی:** آقای دکتر بهشتی اگر شما در تعریف مقدماتی خودتان عناصری را که در

تعریف فرهنگ قائل هستید اختیار کنید، برچه عناصری تأکید می‌کنید؟

**\* دکتر بهشتی:** اگر بخواهیم عناصر فرهنگ را در تعریف فرهنگ بگنجانیم، به گمانم،

در تعریف، دچار مشکل خواهیم شد. در این‌جا، مهم آن عناصری است که رابطه آنها با هویت فرهنگی، رابطه‌ای مشخص و معین است. وقتی ما می‌گوییم هویت فرهنگی، یعنی آن بخش از هویت ما که ما را از دیگران متمایز می‌کند. یعنی هویت شخصی مردم ما، در کنار هویت‌های دیگر از جهان پیرامونمان. در این تشخیص، بحث تفاوت ما با دیگران مطرح است و نه اختلافاتمان. البته منظورم اختلاف فکری و اخلاقی نیست. گوناگونی را می‌گوییم؛ اینکه ما به‌گونه‌ای شناخته می‌شویم و گروه دیگری به‌گونه‌ای دیگر، همین

پدیدهٔ هویت فرهنگی است که تفاوت‌ها را پدید می‌آورد. پس ضروری می‌نماید که بیشتر از تعریف خود فرهنگ، به تعریف و بررسی هویت فرهنگی بپردازیم.

**\* دکتر یوسفی:** آن‌گونه که من دریافته‌ام، آقای بهشتی پرداختن به هویت فرهنگی را ضروری‌تر از پرداختن به مقولهٔ عام فرهنگ می‌دانند. آقای روح‌الامینی عنصر اصلی در تعریف فرهنگ را دست‌آفریده‌ها و اندیشه افراد که به‌عمل می‌آید، دانستند. فرهنگ به تعبیری عبارت از مجموعه اندیشه‌های مشترک است که بر بستری از تفاوت‌ها قرار دارند و همین تفاوت اندیشه‌ها، تفاوت فرهنگی اقوام را هم می‌سازد و در هویت آنان تفاوت ایجاد می‌کند.

جناب آقای دکتر بهشتی شما تا چه اندازه به این تعریف وفادار هستید؟ در واقع ما می‌خواهیم عنصر اصلی فرهنگ را اندیشه بدانیم و دیگر اینکه نسبت هویت با فرهنگ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**\* دکتر بهشتی:** من با خود تعریف مشکلی ندارم؛ اما معتقدم شاید در ارائه تعریف جامع و مانع دچار مشکل بشویم.

من بنیاد تعریف آقای دکتر روح‌الامینی را قبول دارم. اما چون فرمودید که من تعریفی ارائه بدهم، نمی‌دانم حالا در سطح هویت فرهنگی هم تعریفی لازم است یا نه. من فکر می‌کنم که مسأله هویت، مسأله‌ای است که بیشتر در یکی - دو دههٔ اخیر مطرح شده و دست‌کم در دنیای سیاست بدین‌گونه بوده است؛ دلیلش هم زمینه‌های آن بوده. مثلاً بنگریم به نهضت چندفرهنگی‌گرایی که در دو - سه دههٔ اخیر رخ نشان داده است. بیشتر هم در ایالات متحدهٔ آمریکا آغاز شده و در کشورهای اروپایی دامنه پیدا کرده است. بحث مرکزی این نهضت را هم، به رسمیت‌شناختن تعدد و گوناگونی فرهنگی تشکیل

می‌دهد. همان چندگرایی (کثرت‌گرایی)<sup>۱</sup> فرهنگی. نظریات مختلفی در این مورد وجود دارد؛ ولی به‌رغم تفاوت‌های بسیار، یک فصل مشترک دارند و آن، این است که اجتماعات انسانی و آنچه امروز به‌عنوان ملت می‌شناسیم، از مجموعه‌ای از فرهنگ‌های متعدد تشکیل شده است. در واقع امروز دیگر صحبت از فرهنگ آمریکا یا فرهنگ انگلیس و ... نیست. بلکه صحبت از فرهنگ‌های موجود در آمریکا و یا انگلیس است. اجازه بدهید به تأثیر این تلقی جدید که بر نظام آموزشی در آمریکا گذاشته، اشاره کنم. تاکنون در سنت آموزشی این کشور معمول بوده که متون معینی مورد مطالعه قرار گیرد. این آثار عبارت بودند از: ایلپاد و ادیسه هومر، نمایشنامه‌های سوفوکلس، آثار افلاطون، گزیده‌هایی از انجیل، تفاسیری از آگوستین، ادیسه هومر، نمایشنامه‌های شکسپیر، تأملات دکارت، مقاله لاک، اصول نیوتن، کاندید ولتر، داستان‌های جین آپستین، رساله درباره آزادی میل، هاکلبری فین و مانند آن.

طرفداران تعدد فرهنگی معتقدند، این متون فقط نماینده بخشی از مجموعه متنوع فرهنگی آمریکاست. یعنی سفیدپوستانی که منشاء آنان فرهنگ آنگلو ساکسون است و بخش‌های مهمی از فرهنگ‌های دیگر نادیده انگاشته شده است. یعنی فرهنگ اسپانیایی تبارها، سرخپوستان بومی، سیاهپوستان، آسیایی تبارها و دیگر مهاجران به ناروا مورد بی‌توجهی قرار گرفته است و این در حالی است که هنگام صحبت از هویت آمریکایی، مجموعه‌ای از این اقوام و فرهنگ‌ها باید مدنظر باشد.

اشاره دیگر به درس تاریخ در این کشور است که چرا باید این تاریخ از یونان و روم باستان آغاز شود، از قرون وسطی گذر کند و به اروپای جدید برسد. یعنی چرا فقط به سرگذشت اقوام مهاجر به قاره جدید پرداخته شود و در نهایت فرایند تأسیس آمریکا تنها به آنها نسبت داده شود؟ چرا باید اقوام دیگر با تاریخ‌های متفاوت، در چنین هیاهویی محو شدند؟ بحث مورد تعدد فرهنگی امروزه به قدری اهمیت یافته که

دیدگاه‌های جدیدی را در جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه و سیاست به خود اختصاص داده که هدف آنها حرکت به سوی تنوع فرهنگی به جای یکسان‌انگاری و همانندسازی است که البته راهی است دشوار و البته پیمودن آن اجتناب‌ناپذیر.

برجسته شدن بحث هویت هم این است که ما در برخورد با فرهنگ‌ها و هویت‌های گوناگون جهانی، دچار تحول شده‌ایم. می‌خواهیم بر سر هویت مشترک انسانی به توافق برسیم و آن را پایه سیاست‌گذاری‌های جهانی خویش قرار دهیم.

براساس دیدگاه «به رسمیت‌شناختن گوناگونی هویت‌های فرهنگی» باید این هویت‌های متفاوت به رسمیت شناخته شوند و جایگاه خود را بیابند. در جوامع ملی نیز این ضرورت هماهنگی و به رسمیت‌شناسی انواع فرهنگ‌ها، زمینه‌ساز بحث هویت شده است. به همین خاطر بحث ما می‌رسد به جایی که درباره‌ی وجه خاص انسان‌ها گفت‌وگو می‌کنیم، نه درباره‌ی وجه عام آنها. برخی از فلاسفه این‌گونه عنوان کرده‌اند که هویت انسانی را دو چیز می‌سازد: نخست رابطه‌ی او با دیگران است - از نوع رابطه‌ی گفت‌مانی - در این‌جا منظور رابطه در تعاملات زبانی به معنای گسترده‌اش است نه صرفاً در حد تبادل واژه‌ها. دوم، رابطه‌ی انسان است با خودش. منظور رابطه‌ای است که او با مفهوم زندگی سعادت‌مند در نزد خود، دارد. در واقع این دو رابطه، سازنده‌ی هویت اوست.

مطلب دیگر این است که انسان هویت‌های گوناگونی دارد و نه یک هویت واحد؛ به این معنا که من نوعی می‌توانم به گروه‌های فرهنگی، یا گروه‌های اجتماعی گوناگون وابسته باشم. فرض کنیم که بخشی از هویت من به کارکرد اجتماعی من برمی‌گردد. مثلاً اگر آموزگار باشم، طبیعی است که عضوی از جامعه‌ی کلان آموزگاران خواهم بود؛ در این راستا، گونه‌ای احساس همبستگی با آموزگاران پیدا می‌کنیم؛ در کنارش یک فرد ایرانی نیز هستم. در این میان، با همه‌ی ایرانیان حس همبستگی خواهم داشت. در کنار ایرانی بودن من، مسلمانی هم هست؛ و بی‌تردید با جامعه‌ی اسلامی، چه در خاک خودم و چه در عرصه‌ی جهانی، همبسته خواهم بود. به همین ترتیب از نظر نژاد، جنس، زبان و افکار و عقاید، لایه‌های دیگری در هویت شکل می‌گیرد. بخشی از این هویت‌ها را در

چهارچوب هویت فرهنگی می‌توان قرار داد؛ تا بدان‌جا که من به بالاترین لایه ممکن می‌رسم و خود را متعلق به جامعه جهانی انسان‌ها می‌دانم.

در یکی - دو دهه اخیر نکته دیگری هم مطرح شده و آن، این است که چه هویتی از لایه‌های مختلف هویتی انسان برای او اهمیت بیشتری دارد؟ طبیعی است که همه موقعیت‌ها و لایه‌های هویتی مورد اشاره ما از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردار است. همواره، بخشی از هویت من، لایه یا عناصری از هویت من در جهت‌گیری زندگی‌ام، نقش بیشتری را بازی می‌کند، چه در جهت‌گیری زندگی فردی و چه در جهت‌گیری زندگی اجتماعی؛ این لایه و بخش، طبیعتاً برای من از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. در همین‌جاست که بحث اهمیت هویت فرهنگی جای خود را باز می‌کند. در واقع، آن لایه از هویت من که تفاوت من را با دیگران نشان می‌دهد و همبستگی مرا با گروه ویژه‌ای از جامعه و جهانی که در آن زندگی می‌کنم، می‌نمایاند، آن لایه معرف من و هویت فرهنگی من است. اهمیت هویت و هویت فرهنگی، دست‌کم در علوم سیاسی از همین طریق خود را نشان داده است.

**\* دکتر یوسفی:** البته ما وارد بحث درباره انواع هویت خواهیم شد. مثلاً وقتی ما مراتب هویت را داریم، می‌گوییم به چه کسانی نظر داریم، یا به انواع و اقسام شئون فرهنگی نظر داریم و یا نه، اصلاً به یک شکل دیگر و تلقی دیگر از افراد و مراتب هویت می‌رسیم، که می‌تواند اهمیت داشته باشد. بنابراین بنده می‌خواهم صحبت شما را جمع‌بندی کنم. اگر درست فهمیده باشم، شما ضمن پرداختن به چندفرهنگ‌گرایی در دهه‌های اخیر در تعریف ادبی‌ای که از فرهنگ داشتید، به میراث معنوی مشترک به‌عنوان تعریف اولیه و جوهری فرهنگ نظر داشتید، در واقع، متناسب با تعریف فرهنگ، هویت فرهنگی را آوردید. خوب است که تعریفی از هویت داشته باشیم و مقداری رابطه دو مفهوم فوق را بیشتر موشکافی کنیم.



جناب آقای دکتر ابوطالبی نظر جنابعالی در مورد مفهوم فرهنگ و هویت و نسبت و رابطه

این دو چیست؟

**\* دکتر ابوطالبی:** در ارتباط با بخش اخیر صحبت‌های آقای دکتر بهشتی که به گونه‌ای تاریخی به خصوصیات فرهنگ، زبان، نژاد، مذهب، یا تجربه تاریخی و قومی ... و خصوصیتی که بر مبنای آن می‌توانیم فرهنگ‌ها را از هم تشخیص بدهیم، اشاره داشتند، می‌خواهم بگویم که این مسأله به نظر من قدیمی شده است؛ به خاطر فناوری، به خاطر جهانی‌شدن مسائل فرهنگی. همان‌گونه که گفتند، امروزه، مسأله فرهنگ چندقطبی مطرح است. واقعاً، امروزه نمی‌توانیم بگوییم که فلان فرد از نظر نژادی و هویتی، ایرانی، عراقی و یا ترکیه‌ای ناب است. زیرا این جوامع و کشورها از نژادهای مختلفی شکل گرفته‌اند. هم از نظر اقتصادی، هم از نظر بیولوژیکی و هم از نظر جهانی‌شدن، روندهای فرهنگی به سمت ادغام و اختلاط است. مثلاً ترک‌هایی را در نظریاورییم که ساکن آلمان امروز هستند. این ترک‌ها پسران و دخترانی در آلمان به دنیا آورده‌اند که دارای ملیت آلمانی نیستند. ارتباط و مهاجرت‌ها باعث ترکیب هویت‌ها و فرهنگ‌ها شده است.

**\* یوسفی:** این خیلی مهم است که در میان تعاریف متعدد و موجود از فرهنگ، ما بر روی میراث معنوی، اندیشه و یا چیزهای دیگر از این قبیل تأکید می‌کنیم هنگامی که یک مفهوم کلی را به نام هویت، عامل شناسایی تلقی می‌کنیم، خصوصیتی را بر شمرده‌ایم که به وسیله آن فرد شناسایی و از دیگران متمایز می‌شود. حال ما باید معلوم کنیم، خود این مؤلفه‌ها و عناصری که سبب تمایز می‌شوند، کدامند؟ مثلاً اگر زبان نیست، یا اگر تنها زبان نیست، چه چیزهای دیگری هست؟ در جایی مانند آمریکا ممکن است، ما نتوانیم صحبت از زبانی مشترک و فراگیر بکنیم، اما در همان جا هم یکی از عناصر شناسایی‌کننده و هویت‌ساز همین عنصر زبان است. ممکن است در کنار عنصر زبان، عناصر دیگری هم قرار بگیرند که وزن سنگین‌تری نسبت به زبان داشته باشند. ما باید چنین عناصری را نیز در گفت‌وگوهای خود شناسایی کنیم. تعریفی از هویت ملی ارائه

بدهیم که دربرگیرنده عناصر متعدد باشد. مثلاً بگوییم، در جایی مانند آمریکا، هویت آمریکایی را با چه مؤلفه‌هایی می‌توان سنجید؟ با مذهب، با زبان، یا با مؤلفه‌ای دیگر؟ در سرزمینی مانند ایران وقتی که ما درباره هویت ملی ایرانی صحبت می‌کنیم، آیا هویت زبانی را به‌عنوان یکی از عناصر مشترک مهم در نظر می‌گیریم؟

مورد دیگری که می‌توان بررسی کرد، بحث هویت‌های جمعی است. هویت‌های جمعی، بیشتر محصول هویت فرد در میان گروه‌ها و جمع‌های مختلف است. بنابراین هنگامی که فرد عضوی از خانواده است، هویت خانوادگیش برجسته می‌شود. پای فرد به محیط مدرسه که می‌رسد، هویت دانش‌آموزی او برجسته می‌شود. در دانشگاه، هویت دانشجویی نمایان می‌شود؛ به همین روال هویت حزبی داریم، هویت قومی هست و فراتر از آن، در جمع گسترده‌ای چون ملت، هویت ملی فرد رقم می‌خورد. به میزانی که افراد در جمع‌های مختلف عضویت دارند، به همان اندازه هویت‌های جمعی پیدا می‌کنند. هویت جمعی در واقع، محصول هویت فرد در جمع‌های گوناگون است. هویت‌های فردی بیشتر در چهارچوب روابط بین‌شخصی شکل می‌گیرد و هویت‌های جمعی در چهارچوب رابطه‌های گروه‌ها پدید می‌آید، و یکی از عناصر محوری و عمده در شکل‌دهی به هویت جمعی می‌شوند.

بحث هویت ملی نیز، از نگاه من، گونه‌ای از انواع هویت جمعی است؛ هم‌چنان که هویت قومی یکی از گونه‌های هویت جمعی است. من تعریف خودم را از هویت ملی چنین جمع‌بندی می‌کنم: اگر ملت را به‌عنوان یک جمع به حساب بیاوریم، از هویت ملی، باید به‌عنوان احساس تعلق و تعهد نسبت به اجتماع ملی و نسبت به جامعه کل یاد کنیم. بنابراین تعلق و تعهد نسبت به جمعی که فرد عضو آن است، نشانه‌ای از هویت اوست. حال که صحبت از هویت فرهنگی می‌کنیم، باید برآورد کنیم که چه نوع باورهای فرهنگی، به‌راستی عناصر اساسی هویت ملی می‌شوند و آن را پررنگ‌تر می‌کنند.

باید دریابیم که چه ارزش‌هایی، بافته در تاروپود هویت ملی فرد می‌شوند. آیا هرگونه باوری، هر نوع ارزشی، هر هنجاری، می‌تواند در جمع بنیادهای هویت ملی قرار

گیرد، یا نه؟ بی‌جا نیست اگر ما در دل این بحث، اشاره‌ای داشته باشیم به تعریف خود «ملت». در واقع، همان مؤلفه‌هایی را که برای بحث «هویت ملی» در نظر می‌گیریم، هنگام تعریف «ملت» نیز نقشی روشن‌گرانه دارند.

ملت را می‌توان اجتماعی از افراد دانست که فرهنگی مشترک دارند؛ افرادی که باورهای مشترک، ارزش‌های مشترک و هنجارهای مشترک دارند. اعضای این اجتماع بزرگ نوعی دلبستگی عاطفی به همدیگر دارند؛ احساسی مشترک که در تعریف و شناخت پدیده «ملت» باید مورد نظر ما باشد. حال، با برقراری روابط و تعاملات گوناگون میان اعضای جمع بزرگ «ملت» به تدریج هویت مورد نظر ما شکل می‌گیرد. ما اگر بحث فرهنگ را جدا از بستر تعاملیش مطرح کنیم، چگونگی شکل‌گیری آن را نخواهیم دانست. به اعتقاد من، اگر تنها با تأکید بر خصلت اندیشه‌گی هویت خواهیم هویت را تعریف کنیم، دچار مشکل خواهیم شد. باید به بستر تعاملی این بحث، به اندازه نیاز بپردازیم. افرادی که در اجتماع ملی، در ملت، در جامعه کل عضویت دارند، باید در میان خود رابطه متقابل داشته باشند؛ در این راستا می‌رسیم به منابع مشترک، دولت مشترک و سازمان سیاسی مشترک؛ منابع مشترک را باید به مفهوم عام آن در نظر گرفت.

به هر صورت قلمرو مشترک سرزمینی مورد تأکید قرار می‌گیرد، دولت ملی مورد تأکید هست؛ با در نظر گرفتن این وجوه درمی‌یابیم که علاوه بر باورها، ارزش‌ها و هنجارها، نمادهای فرهنگی یا علامت‌های محوری فرهنگ نیز در تعریف ملت و به دنبال آن در تعریف هویت ملی جا باز می‌کنند مثل؛ زبان، دین، آداب و رسوم، ادبیات و همانند اینها. این پدیده‌ها جزئی از نمادهای محوری هستند. تعلق خاطر افراد به این نمادها و رموز فرهنگی، می‌تواند نشانه هویت ملی آنها باشد. با توجه به اینکه هویت ملی، مانند مفهوم ملت، خصلتی فرانسلی دارد، یعنی تداوم زمانی دارد، همانا، از سویی به گذشته وصل است و از سوی دیگر رو به آینده دارد. براین پایه است که گاهی گفته می‌شود، «هویت ملی» به این معناست که افراد، نوعی منشاء مشترک را در خود احساس کنند. اینان گذشته مشترکی در خاطره‌شان دارند؛ حال این گذشته یا واقعی است و یا خیالی و

اسطوره‌ای. هم‌چنین این افراد به آینده‌ای مشترک دلبسته و چشم‌انتظار آن هستند. این جاست که خصلت زمانی به مفهوم ملت بخشیده‌ایم و چون بر پایه‌ی زمان استوار شود، پایی در گذشته دارد - خاطرات جمعی، میراث مشترک تاریخی و منشاء تاریخی - و پای دیگر در آینده؛ که به معنای سرنوشت مشترک هست.

با این توضیحات از آقای دکتر روح‌الامینی خواهش می‌کنم که در مورد عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی صحبتی اگر هست، بفرمایند.

\* دکتر روح‌الامینی: یکی از عناصر سازنده هویت ملی، مقوله ملت است. درباره‌ی ملت هم باید بگویم که پیرامون این واژه صحبت‌های بسیار شده است. از هنگام مشروطیت به بعد، تعریف فرهنگ و ملت عوض شد. در زمان مشروطیت، اولین گروهی که فریاد زدند «زنده باد ملت» واژه ملت را به همان معنایی به‌کار بردند که دست‌اندرکاران مشروطیت می‌خواستند. معنای واژه ملت دگرگون شد. این واژه «ناسیون»<sup>۱</sup> به‌گونه‌های متعدد تعریف شده است. مثلاً یک سؤال این است که آیا دین جزء ملت هست عده‌ای می‌گویند می‌تواند نباشد. هنگامی که می‌گوییم ملت ایران، آیا زبان ملت ایران هم هست؟ مسلماً عنوان می‌کنند که به این ترتیب نیست. کسانی را می‌شناسم که در زمان‌های گوناگون به خارج از کشور رفته‌اند، حتی زبان فارسی را هم به‌درستی در خاطر خود ندارند، بعضی از آنها اسامی ایرانی خود را هم تغییر داده‌اند؛ آیا اینها را هنوز می‌توان عضو ملت ایران دانست؟ همیشه هم عنوان می‌کنند که «من ایرانی هستم». آیا شناسنامه فرد معرف هویت ملی اوست؟

نه، این به‌تنهایی کافی نیست. هویت‌های دیگری نیز داریم. هنگامی که من خودم را می‌شناسم، زبانم را شناسانده‌ام، فرهنگم را شناسانده‌ام، گاهی باورها و اعتقاداتم را شناسانده‌ام. پسندیده نکنیم به اینکه من معلم هستم، من ایرانی هستم، من اهل فلان شهر

هستم ... اینها همه، در جای خود، درست؛ اما تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها حساس‌تر از این حرف‌هاست. آیا غذایی که می‌خوریم، معرف هویت است؟ کسی که کرمانی است، دارای آداب و رسوم است که اگر سال‌ها هم در تهران بماند، آنها را تغییر نمی‌دهد؛ می‌کوشد که آداب و رسومش را نگه‌بدارد. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که ممنوعیت‌های ازدواج متفاوت است؛ ممنوعیت‌هایی متفاوت و حتی متناقض. همه این ممنوعیت‌ها هم در فرهنگ خودشان پذیرفته شده است.

اگر ما کلمه ملت را به معنای ناسیون بپذیریم و پرورش‌یافتگان یک سرزمین را زیر چتر این واژه در نظر بگیریم، در این حال ما با موانعی در توجیه هویت برخی از افراد مواجه می‌شویم. کسانی هستند که حتی در ایران زندگی نکرده‌اند، اما به دلیل ریشه‌داشتن در نسل‌هایی از ایرانیان گذشته، خود را ایرانی می‌دانند. این افراد در پی آن هستند که هویت ایرانی خود را حفظ کنند و حاضر نیستند ایران و ایرانی بودن را از خود جدا کنند. هرچند شاید این تعریف یا این توصیف جامع و مانع نباشد؛ با این حال می‌توان گفت هویت ملی عبارت است از مجموعه ویژگی‌ها، وابستگی‌ها و پیوندهای جغرافیایی تاریخی، فرهنگی (به مفهوم وسیع کلمه)، حماسی، قومی و ... که زندگی انسانی (غیرحیوانی) را در بر می‌گیرد و عضو جامعه به آن می‌بالد و افتخار می‌کند.

**\* دکتر یوسفی:** آقای دکتر روح‌الامینی همه مباحث شما شاخص‌های فرهنگی دارند؛ یعنی معنای فرهنگی ویژه‌ای دارند؛ از جایی به جای دیگر هم معنای متفاوتی پیدا می‌کنند. بحث ما روی عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی است. با همه تفاوت‌هایی که در میان هویت‌های قومی مشاهده می‌کنیم، این اقوام می‌خواهند در کنار هم زندگی کنند؛ می‌خواهند در پناه یک اجتماع وسیع‌تر زندگی خود را تداوم و آسودگی ببخشند. اینک، اگر بخواهند در پناه یک هویت گسترده‌تر باشند، مؤلفه‌های هویتی قوم خودشان چه می‌شود؟ مثلاً ما اگر عضوی از اجتماع قومی بلوچ‌ها باشیم و به گویش بلوچی هم صحبت کنیم، معرف هویت قومی من گویش بلوچی می‌شود؛ اما این تنها در دایره هویت

بلوچی، معرف من است؛ هنگامی که قرار بر این می‌شود که در پی عنصری باشم که سبب شناسایی من به عنوان یک ایرانی بشود، آن عنصر چه می‌تواند باشد؟ طبعاً نخواهید گفت گویش بلوچی؛ مگر آن را یک زبان ملی بدانید. در هر صورت باید یک اتفاق نظر به وجود بیاید. یعنی این نکته را نباید کافی دانست که بر فرض کرده‌ها بیایند بگویند، زبان ما، یک زبان ملی است. باید، علاوه بر اینکه خودش را به عنوان یک کرد می‌شناسد، از نگاه دیگری هم، به عنوان یک کرد شناسایی شود؛ این نگاه دیگر چه می‌تواند باشد؟ تنها درک یک کرد از هویت خودش که مطرح نیست؛ درک دیگران هم باید آن معنا را کامل کند. حال، با توجه به اینکه این عناصر متعدد هستند، در جاهای مختلف، ظهور متفاوتی پیدا می‌کنند.

در یک جامعه ملی، در یک جامعه کل، آن چیزی که باعث شناسایی ما، به عنوان یک ایرانی می‌شود، متکی بر چه عناصری است؟ اگر نگوییم زبان، چه چیزی جانشین آن می‌کنیم؟ ممکن است یکی بگوید مذهب؛ اما دین مفهوم فراگیری دارد و می‌تواند مخرج مشترک همه جوامع و مذاهب اسلامی باشد. شاید دیگری بگوید آداب و رسوم؛ اما آداب و رسومی خاص را می‌توان یافت که از هویت‌های اجتماعات محلی باشد، اما تعریف ملی نپذیرد. مناسک مذهبی و ادبیات مشترک هم می‌توانند ریشه ملی داشته و سبب شناسایی افراد باشند. ممکن است به راحتی نتوانیم بگوییم که فردوسی وابسته به کدام قوم ایرانی است؛ فارس بوده، کرد بوده و یا لر بوده اما به هر صورت، او سبب و آینه شناسایی هویت ملی ماست. پس ببینید که چه عناصر و مؤلفه‌های متعدد و گسترده‌ای را می‌توانیم برای تعریف هویت ملی پیشنهاد کنیم که در دسترس ماست.

**\* دکتر روح‌الامینی:** به نظر من یکی دیگر از مؤلفه‌های هویت ملی قلمرو جغرافیای سیاسی است. امروزه، بحث و گفت‌وگوها بر سر مسأله جهانی شدن روستاگونه است؛ به بیانی دیگر جهان دارد به صورت دهکده‌ای در می‌آید؛ دهکده جهانی. و اما این مسأله آیا به این معناست که جهان به اندازه یک دهکده است؟ آیا به این معناست که در هر

دهکده‌ای، همه آن‌چه را که در دنیا هست، می‌توانیم بیابیم و به آن‌جا برسیم؟ امروزه با همه این حرف‌ها، در همه‌جا بحث قلمرو مطرح هست و همه، قلمرو جغرافیایی را معتبر می‌دانند. نکته‌ای که من باید بر آن انگشت بگذارم، موردی چون سرزمین تاجیکستان است. ما دربارهٔ ایرانی بودن تاجیکستان چه می‌توانیم بگوییم؟ برای مردم تاجیکستان، ما ایرانی‌ها، تاجیک برون‌مرزی به‌شمار می‌رویم - عنوانی که مرا ناراحت می‌کند - من تاجیکستان را قسمتی از ایران می‌دانم. هنگامی که تاجیکستان بودم و بر سر آرامگاه رودکی رفتم، هرگز خود را بیگانه نمی‌دیدم؛ نه با مردم تاجیکستان و نه با زبان آن‌ها؛ در آن‌جا بود که به واژهٔ آشنای سمبوسه برخورد کردم. سنت‌های ایرانی را در آن‌جا یافتم. مردم، هنگام نامگذاری نوزادهایشان از کتاب حافظ مدد می‌گرفتند. اما خط سری‌لیک را هم دیدم که بر دیوارهای آن‌جا خودنمایی می‌کرد. دربارهٔ این نکته چه می‌توان گفت؟

هویت در همین موارد است که خود را نشان می‌دهد. تاریخ مشترک ما موجب می‌شود تا در ریشه‌های هویت، احساس یگانگی کنیم. ما و کسانی که در ایران، با هم زندگی می‌کنیم، تاریخ مشترکی داریم؛ اگرچه دینمان یا زبانمان، متفاوت باشد؛ ما با زرتشتیان تاریخ مشترکی داریم. هنگامی که من در کنار یک ترکمن می‌نشینم، ممکن است زبان ترکمنی او را ندانم، اما هنگامی که من و او به تاریخ مشترکی می‌رسیم، هویت ملی خود احساس خویشتاوندی می‌کنیم. آیا تاریخ مشترک در ملیت، نقش عمده‌ای ندارد؟ من می‌گویم، نقش عمده‌ای دارد. ما باید در جهت شناساندن عوامل همبستگی بکوشیم؛ روشنفکران ما باید بیشتر کار کنند؛ رسانه‌های گروهی باید شیوه‌های هنری لازم را برای این کار بزرگ به خدمت بگیرند. باید مردم را، نسبت به هویتشان آگاه کنیم؛ مردم اگر آگاه شوند، علاقه هم پیدا می‌کنند؛ بسیاری از بی‌تفاوتی‌های مردم، از ناآگاهی آنهاست.

**\* دکتر یوسفی:** آقای دکتر بهشتی، شما بفرمایید، در بحث هویت ملی برچه عناصری می‌توان تأکید داشت؟

**\* دکتر بهشتی:** به نظر من مسأله هویت با پدیده غیریت پیوند دارد؛ مثلاً زمانی اسلامیت افراد در برابر غیرمسلمان‌ها، به‌عنوان مرکز هویتشان مطرح می‌شود و در زمان دیگر و در جایی دیگر کُرد بودن، آذری بودن و لُر بودن افراد جای محوری هویت را از آن خود می‌کند. به میان فارس‌ها نیز اگر برویم، به همین‌گونه، هویت خود را مشخص می‌کنند؛ و این درحالی‌است که فارس‌ها نیز از یکدستی مطلق برخوردار نیستند؛ در میان آنها نیز ممکن است تعدد هویت را بتوان ترسیم و تبیین کرد.

ما وقتی می‌خواهیم هویت خودمان را تعریف کنیم، با توجه به غیریت این‌کار را انجام می‌دهیم. مثلاً در کشوری چون کانادا، کسانی که در ایالت کبک هستند خود را نسبت به غیریت کسانی که در خارج از ایالت کبک هستند، دارای هویت مستقلی می‌دانند. در شمال کانادا، بومیان این سرزمین، نسبت به همه ساکنان مهاجر و غیربومی کانادا [فرانسوی زبان‌ها، انگلیسی زبان‌ها و ...] از هویت خاص خود سخن می‌گویند. در این دسته‌بندی‌ها، تفاوت‌های متعددی نقش دارند. از سویی سرخ‌پوستان بومی و ریشه‌دار کانادایی هستند که میان خود و مهاجران اروپایی تفاوت‌های نژادی، تاریخی و زبانی احساس می‌کنند. از سوی دیگر دسته‌های مهاجر اروپایی هستند که در دوپست - سیصد سال اخیر پا به سرزمین کانادا نهاده‌اند؛ میان اینها نیز احساس تفاوت با دیگران مطرح است. دسته‌های مهاجر اروپایی، گرچه از لحاظ نژادی تفاوتی با هم احساس نمی‌کنند، اما زبان را عامل ایجاد تفاوت میان خود و اروپائیان دیگر عنوان می‌کنند. این‌گونه است که هویت انگلیسی - زبان‌ها و هویت فرانسوی زبان‌ها در میان اروپائیان کانادا پدیدار می‌شود.

ما، ایرانی‌ها نیز اگر بخواهیم هویت خودمان را باز یابیم، در واقع باید در مقابل غیرایرانی‌ها به مطرح کردن خود بپردازیم؛ در این‌جاست که مسأله قلمرو خود را می‌نمایاند؛ چراکه ما در قلمرو جغرافیایی معینی زندگی می‌کنیم؛ گرچه این قلمرو را با حدود مرزهای کاملاً قطعی و بی‌برو برگرد نمی‌شود روشن و مشخص کرد. من در این‌جا



نمی‌خواهم بگویم که قلمرو هیچ نقشی در تعیین هویت ملی ندارد؛ اما نکته‌ی ظریفی در این میان نهفته است و آن از معضلات و تناقض‌های دنیای جدیدست. ببینید مفهوم ناسیون به‌راستی پدیده‌ای است که از دل عصرجدید سر برآورده است؛ این واژه را پیش از عصرجدید به این شکل نداشته‌ایم؛ نهادی که به قلمرو جغرافیایی وابستگی داشته باشد. در یکی دو دهه‌ی اخیر هم مسائلی چون سیل مهاجرت‌ها، نقش قلمرو جغرافیایی را در بحث هویت کم‌رنگ کرده است. مثلاً پاکستانی مهاجری که اکنون دو نسل است در انگلستان زندگی می‌کند، در پاکستان به‌سختی او را به‌عنوان پاکستانی می‌پذیرند و در انگلستان هم بعید است او را به‌عنوان یک انگلیسی بشناسند.

بعد از انقلاب، از کشور خودمان هم، مهاجرت‌های بسیاری به آمریکا و کشورهای اروپایی صورت گرفت. چند میلیون ایرانی، اکنون در آمریکا هستند؛ سال‌های سال است که این ایرانی‌ها در آمریکا زندگی می‌کنند و زندگی خواهند کرد. درباره‌ی این مهاجران ایرانی چه می‌توان گفت؟ از این‌گونه مباحث، بسیار داریم. مرزها کم‌رنگ شده‌اند. فرایند جهانی‌شدن، از توان کنترل‌کننده‌ی حکومت‌های ملی کاسته است. ما باید بدانیم که در نظام جدید جهانی، دولت ملی از چه اهمیتی برخوردارست؟ آیا دارای همان اهمیت دوران‌های پیش هست؟ اگر به وضعیتی که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی پدید آمد، دقت بکنیم، درخواهیم یافت که این فروپاشی، در منطقه‌ی تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها، مرزبندی‌های جدیدی را پدیدار ساخت. از آن‌زمان بود که مرزهای عراق، اردن و سوریه شکل گرفت. روند شکل‌گیری هویت ملی در این مناطق، چنان نبود که در کشورهای غربی و به‌صورت تاریخی و طبیعی رخ دهد. در آن‌جا به‌تدریج جای خود را باز کرد و حال آنکه در این مناطق به‌طور ناگهانی روی داد.

**\* دکتر یوسفی:** اگرچه، بحث جهانی‌شدن، به‌جای خود تأمل برانگیزست و مرزهای فرهنگی تا اندازه‌ای به‌هم‌ریخته و دگرگون شده است، اما می‌توان در بحث‌ها، قلمرو فرهنگی گسترده‌تری را قائل بشویم. مثلاً تعریف ما از انسانیت که مقوله‌ای فراتر از

مذهب و کشور است. این مقوله هر انسانی را در برمی‌گیرد. بحث دیگر، پدیدهٔ دین‌های جهانی است که مخرج مشترک ادیان آسمانی و غیرآسمانی هستند.

آقای دکتر ابوطالبی به نظر شما این مباحث را چگونه می‌توان با بحث هویت ملی پیوند

داد؟

**\* دکتر ابوطالبی:** دربارهٔ مطالبی که شما فرمودید، موافق هستم. پدیدهٔ ملی‌گرایی، در کشورهای جهان‌سوم، از جمله ایرانِ خودمان، با همهٔ تأثیرات روند جهانی‌شدن، هنوز هم مهم هست و در پنجاه سال اخیر، همواره مهم بوده است؛ به این زودی هم اهمیت خود را از دست نخواهد داد. حرف دیگری که دارم دربارهٔ قلمروست. اعتقاد من این است که قلمرو به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های حکومتی، هنوز در جهان‌سوم مطرح هست؛ چراکه هویت و فرهنگ ما تحت تأثیر حرکت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت قرار دارد و برای دولت هم قلمرو بسی مهم است. دولت هم در جهان‌سوم، با همهٔ تضعیف‌هایی که انجام پذیرفته است، دارای اهمیت و جایگاهی ویژه هست و هنوز هم دولت و حکومت، مهرهٔ اصلی هستند.

**\* دکتر یوسفی:** در تعریف هویت اشاره به گفتمان‌های مختلفی شد. جناب آقای دکتر تاجیک با مدنظر قرار دادن این گفتمان‌ها جنابعالی بفرمائید، منظور از مفهوم ملی چیست و آیا می‌توانیم قائل به عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی شویم، اگر بتوانیم عناصر و مؤلفه‌هایی را در نظر بگیریم، آنها کدام‌اند؟

**\* دکتر تاجیک:** در پاسخ به سؤال شما می‌توان گفت همواره این امکان هست که ما دربارهٔ هویت ملی و ایرانی سخن بگوییم. اما به‌راستی، کدامین مؤلفه‌ها، سازنده و پردازندهٔ هویت ملی ایران هستند؟ و مراد از مفهوم ملی چیست؟ مناقشه‌ای است میان متفکرین پاسخ‌دهنده به این پرسش. بسیاری از اندیشمندان دربارهٔ هویت ایرانی سخن گفته‌اند؛ اما در برشمردن مؤلفه‌های هویت ایرانی، دچار اختلاف هستند. برخی زبان را

پایه‌ای‌ترین مؤلفه هویت ایرانی می‌دانند. زبانی که با همه آمیختگی‌هایش با واژگان بیگانه، در طول تاریخ اصالت خود را پابرجا نگه داشته است. برخی دیگر نگاهشان به سوی تاریخ و سرنوشت مشترک ایرانیان برمی‌گردد و تاریخ ایرانیان را به‌عنوان مؤلفه بنیادی هویت ملی برمی‌شمارند. آقای خاتمی "ذهنیت مشترک تاریخی" و "وجدان مشترک تاریخی" را پیش می‌کشد. اهمیت بحث هویت ایران بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست؛ از این‌رو هر کدامشان، زاویه‌ای را برای تبیین هویت ایرانی برمی‌گزینند. همه این زوایا هم درخور توجه و دقت ما هستند. ایرانیان هم از اندیشه‌های پیش از اسلام خود، مایه برگرفته‌اند، هم اسلام آورده‌اند، هم زبان زنده و پویایی دارند و هم ذهنیت تاریخی و جغرافیایی مشترک آنها گویای هویتی است که به نام «هویت ایرانی» همواره پابرجا بوده است. طبیعی است که دامنه و نقش همه این عناصر در ساخت و پرداخت هویت ایرانی یکسان نبوده است. در پیدایش و آرایش یک هویت، عوامل گوناگونی تأثیرگذارند؛ هویت ایرانی نیز تافته جدابافته‌ای نیست.

اما پرسش این است که مفهوم ملی چیست؟ از مفهوم ملی، دو برداشت به‌دست می‌آید: نخست این است که ما یک گفتمان مسلط داشته باشیم؛ از نوعی فرهنگ استعلایی برخوردار شویم که با وجود خرده‌فرهنگ‌های گوناگون، رابطه‌ای طولی ایجاد می‌کند؛ اجازه نمی‌دهد صداهای گوناگون در جامعه طنین‌انداز شود؛ چراکه چنین فرهنگی در منزلت استعلایی نشسته است. پژواک و طنین‌افکنی، تنها از آن یک صداست. این تک‌صدای مسلط نیز دست به‌کاری می‌زند که فرانوگرایی در برابر آن موضع انتقاد و نفی می‌گیرد. این تک‌صدا، شأنیت سخن‌گفتن برای دیگران را هم از آن خود می‌کند. این خود نوعی ملی‌گرایی است، گونه‌ای بحث فرهنگی است. و اما رهاورد بعدی چگونه به مفهوم ملی میدان می‌دهد و چگونه به آن می‌نگرد؟ این نوع رویکرد، به مسأله "ملی‌نگریستن" می‌پردازد. این رویکرد از ما می‌خواهد که برخیزیم و به جغرافیای مشترک خرده‌فرهنگ‌ها نگاه کنیم؛ آن‌جا را بیابیم و ببینیم که هر جا خرده گفتمان‌ها در هم تنیده و همبسته می‌نمایند، همان‌جا بستر ملی است؛ جایی است که همگان جانیشان

به هم بسته می‌شود و اختلاط پدید می‌آید. آری، همان جغرافیای مشترک را می‌توانیم «ملی» بنامیم؛ چراکه چنین رهاوردی، برآمده از همه خرده‌فرهنگ‌هاست و از همه خرده‌گفتمان‌ها پدید آمده است.

در این نمایش «ملی» همه خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌گفتمان‌ها نقش آفرین بوده‌اند. چنان فضایی است این جغرافیای مشترک که همگان در جلوه‌گری آن سهیم‌اند؛ و به معنای کامل کلام، می‌توان به آن «ملی» گفت. پس دیگر، هیچ خرده‌گفتمان مسلطی وجود ندارد؛ بلکه گفتمان مسلط همان گفتمان پدیدآمده در جغرافیای مشترک همه خرده‌فرهنگ‌هاست. چنین گفتمان مسلطی، نه با حذف دیگران که با پذیرش و حضور دیگران جان می‌گیرد و پایدار می‌ماند.

**\* دکتر یوسفی:** جناب آقای دکتر تاجیک با مؤلفه‌هایی که شما برشمردید، آیا می‌توانیم فرهنگ ایرانی و هویت ایرانی را همسان بدانیم؟ اگر برای این دو تفاوت قائل هستید، آن تفاوت‌ها کدامند؟

**\* دکتر تاجیک:** این بحث ثقیل است و دقت ما را می‌طلبد. باید بدانیم که منظورمان از فرهنگ ایرانی چیست؟ آیا فرهنگ ایرانی، همین فرهنگی است که با همه اختلاط‌هایش در جامعه ما وجود دارد؟ ما برای فرهنگ ایرانی یک چهارچوب نظری - معرفتی و یک چهارچوب گفتمانی تعریف کرده‌ایم؛ مؤلفه‌هایی را برشمرده‌ایم و آنها را ایرانی دانسته‌ایم؛ چراکه ریشه در تفکرات ما دارند، از چشمه تاریخ ما می‌نوشند؛ اگر اینها را فرهنگ ایرانی بدانیم، پاسخ من این است که خیر، یعنی فرهنگ ایرانی و هویت ایرانی نمی‌توانند یکی باشند چراکه هویتی که اکنون به عنوان «هویت ایرانی» قلمداد می‌شود، منطبق با فرهنگ ایرانی نیست. اما اگر فرهنگ ایرانی را هم، مانند هویت ایرانی ترکیبی از آن چیزهایی بدانیم که همواره و قدم‌به‌قدم بر آن بار می‌شود، پاسخ می‌تواند آری باشد؛ نوعی هماهنگی را می‌توان میان هویت ایرانی و فرهنگ ایرانی مشاهده کرد. اما سخن من این است که ما باید از هویت‌های ایرانی و فرهنگ‌های ایرانی هم صحبت کنیم.

پس، در دل هویتی کلی به نام «فرهنگ ایرانی»، بازی هویت‌ها جریان دارد؛ بازی خرده‌فرهنگ‌ها برقرار است. بنابراین، هرکس که در دل این گفتمان فرهنگ ایرانی، دقایقی را برجسته کرده است، هویتی همانند آن ورق دارد. حال ممکن است زبان را تقویت کرده باشد؛ ممکن است ایران قبل از اسلام را مهم شمرده باشد؛ هویت ایرانی هر ایرانی، منطبق بر آن دقایقی است که در تقویت آن کوشا می‌شود. پس نمی‌توان از یک گفتمان و فرهنگ واحد صحبت کرد. البته، همه این خرده فرهنگ‌ها در لایه‌های بیرونی، به هم شباهت دارند. اما در زیر بستر این همانندی بیرونی، دنیایی پرتکاپو برپاست و آن بازی میان هویت‌هاست؛ هرچند که همه این هویت‌ها این جایی و ایرانی‌اند.

**\* دکتر یوسفی:** ما ناگزیر هستیم از میان همه عناصر و مؤلفه‌هایی که می‌توان آنها را در تعریف هویت آورد، عوامل اصلی را از عوامل فرعی تمیز بدهیم؛ مانند عناصر سابق، بادوام - بی‌دوام، فرهنگی - غیرفرهنگی؛ و این همان چیزی است که در اجتماع علمی ما، توافق و اتفاق نظر به همراه می‌آورد. بحث انتقادی هم اگر صورت بگیرد، بهتر خواهد بود. اگر مثلاً گفتیم که زبان مشترک جزئی از هویت ملی ماست، پس میزان وابستگی مردم به زبان مشترک، معیار مناسبی برای سنجش هویت ملی است. طبیعی است که شدت و ضعف این تعلق در افراد و اقوام مختلف، کم و زیاد باشد. حال اگر بپرسیم که دین مشترک هم می‌تواند چنین نقشی داشته باشد یا نه؟ خواهیم گفت که دارد. اگر دین مشترک را اختیار کنیم، دین را و نه فقط مذهب، یعنی همانا مشترکات همه مذاهب اسلامی را، آنگاه می‌توانیم عنصر دین را از پایه‌های هویت ملی برشمريم. ممکن است یکی بپرسد که در خارج از محدوده ایران زمین هم مسلمان‌ها زندگی می‌کنند و آیا تداخل هویتی با آنها پیدا نمی‌کنیم؟ باید بگویم که ما هر تعریفی در این راستا داشته باشیم، مشکلات و گنگی‌هایی در دل خود نهفته دارد. پس، دین مشترک را می‌توانیم عامل مهمی به‌شمار بیاوریم؛ آداب و رسوم - عید نوروز، عید فطر و عید قربان - هم در ابعاد و گستره‌های گوناگون می‌توانند جزئی از هویت ملی ما باشند.

در کنار این عناصر، دولت را می‌توانیم عاملی زودگذر به حساب بیاوریم؛ می‌توان عنصر دولت را از دایره تعاریف بیرون گذاشت؛ در چنین حالتی این پرسش پیش می‌آید که دولت‌هایی چون دولت سیاسی - دینی ایران را چگونه باید تبیین کنیم؟ دولتی چون دولت ما، ریشه در باورها و آرمان‌های مذهبی مردم همه ایران دارد؛ بنابراین، چنین نظام سیاسی ریشه‌داری را نمی‌توان مانند دولت‌های دیگر، زودگذر و بی‌بنیاد تلقی کرد؛ پس با این استدلال، به استنتاج ویژه‌ای می‌رسیم و آن قابلیت نظام سیاسی - مذهبی ایران در تعیین نوعی هویت ملی است. البته در این استنتاج، نکات و تردیدهای ظریفی هم موجود هست. مثلاً نمی‌توانیم به‌طور دقیق مشخص کنیم که چگونه می‌شود اطاعت سیاسی و اطاعت مذهبی مردم را به‌عنوان دو لایه گوناگون، اما برهم‌نشسته، از هم تشخیص داد؟ آیا افراد با پیروی از آرمان‌های مذهبی خود تابع نظام سیاسی هستند و یا اینکه به خاطر احترامشان به قدرت سیاسی تابع آرمان‌های مذهبی‌اند؟

نکته دیگر، رابطه افراد و اقوام با یکدیگر است. هنگامی که از هویت ملی صحبت به میان می‌آوریم، مگر می‌توانیم رابطه‌های درون اجتماع ملی را نادیده بگیریم؟ مردم ناچارند که همدیگر را دوست بدارند. تعلق خاطر مردم به یکدیگر، ضرورت اجتماعی و ملی آنهاست. نمی‌توانیم تعریفی از هویت ملی به‌دست‌بدهیم، اما علاقه میان مردم را بخشی از هویت ملی به‌شمار نیاوریم. هویت ملی و تعلق خاطر ملی پیوندی حساس با هم دارند. در پی این بحث، رابطه میان خرده‌فرهنگ‌ها را هم داریم. بر روی عنصر اندیشه تکیه کردیم، عنصر ادبیات را به حساب آوردیم، سرزمین مشترک را مهم دانستیم و از دین نام بردیم.

همچنان که گفته شد سیاست هم در تعیین هویت افراد نقش بسیار مهمی ایفاء می‌کند. این نوع عامل تعیین‌کننده، از مشروطیت به بعد وارد مسائل زندگی و جامعه ما شد و در کنار عناصر ایدئولوژیک و فرهنگ تأثیرات خود را برجای نهاد. آقای احمد اشرف بحث ویژه‌ای دارد و آن یک نگاه تاریخی به سیر هویت ایرانی و نسبت این سیر با هویت ملی در مفهوم جدید است؛ ایشان این سیر تاریخی را به چند مقطع تقسیم و تفکیک

کرده است. از دوران ساسانیان آغاز کرده و به دوران اسلامی که ایران تحت حکومت خلفای اسلامی بود رسیده است؛ سپس تا زمان صفویه آمده و به دوران حاکمیت پهلوی پرداخته؛ در پی حکومت پهلوی، به دوران انقلاب اسلامی نیز نگاه کرده و عناصر برجسته در هر دوره تاریخی را مشخصاً نگریسته است. حالاً من نمی‌خواهم تشریح کنم که مثلاً می‌گوید در زمان ساسانیان، مفهوم خدشاهی، فره ایزدی، و یا برداشت مردم از شاه به جای خدا و شاه سایه خدا، سبب می‌شد تا هویت پیدا کنند و تأکید کنم که هویت مردم ایران در پرتو امپراطوری ساسانی شکل خود را پیدا می‌کرده است؛ اما همین سرشت هویتی هم دوره به دوره، تحول پیدا می‌کند و می‌رسد به حکومت پهلوی که اعلام می‌کنند «شاه سایه خداست» یعنی هویت، در ظرف سیاست و ایدئولوژی، خود را جای می‌دهد. البته من بر درست و غلط بودن این روند تأکید ندارم. اما هرچه بوده است، روند بسیار طولانی و تأثیرگذارش را می‌توانیم احساس کنیم و بازشناسیم.

پس از مشروطیت، چالش ایدئولوژی‌ها شکل جدیدتری پیدا کرده است. در دوره انقلاب اسلامی هم، به اعتقاد من، این بحث هنوز وجود دارد. جدی هم هست؛ با درک و تفسیر و دریافتی مذهبی و نو. این‌گونه بار آمده‌ایم که حق را باطل نبینیم. آنهایی هم که در گذشته، امر سلطان را اطاعت می‌کردند، به‌راستی آن را از پایه‌های اعتقاد می‌شمردند. حال، این پایه اعتقاد با دگرگونی‌های تازه جامعه بازسازی می‌شود، معانی دیگری پیدا می‌کند، صورت تازه‌ای به خود می‌گیرد، این دگرپرسی خود بحث مستقلى است؛ می‌خواهم بگویم که همه این چالش‌ها برای ما و هویت ما جدی است.

بنابراین یکی از مباحثی که در دوران جدید با آن مواجه هستیم، بحث ایدئولوژی‌های سیاسی است. این ایدئولوژی‌های سیاسی در مقاطع گوناگون، هویت‌هایی را برای ما تعریف کرده‌اند.

جناب آقای دکتر تاجیک از دیدگاه شما، چه نسبتی میان ایدئولوژی‌های سیاسی، به‌ویژه

پس از دوران مشروطه، و هویت ایرانی وجود دارد؟

\* دکتر تاجیک: پس از مشروطیت بسیاری از مفاهیم وارداتی به دامن ما ریخته شد.

حال آنکه نه تحزب را می‌شناختیم و نه با مردم‌سالاری و پارلمانتاریسم<sup>۱</sup> آشنا بودیم. این همه، ارمغان کسانانی بود که برای اولین بار به غرب رفته بودند. تحزب، ایدئولوژی‌گرایی و ایدئولوژی سیاسی، هنگام ورودشان به ایران، نه نیازی‌های بومی ما بودند و نه مفاهیمی با مدلول‌های بومی.

روشنفکران ایرانی، دست‌کم در آغاز پیدایش جریان خود، دال و مدلول را باهم می‌گرفتند. به‌گونه‌ای نبود که ظرف را از دیگران بگیرند و مظلوف را خودشان فراهم کنند و یا مفهوم را دریابند و خود مصداق را با آن چفت کنند. روشن فکر هر بحث تازه‌ای را که می‌شنید، از سوسیالیسم گرفته تا لیبرالیسم، می‌پسندید و تمام مغز و پوست آنها را یکجا فرو می‌بلعید؛ تا اینکه رسیدیم به دهه ۱۳۲۰. در این هنگام، برخی از متفکران ما که ایدئولوژی‌گرا هم بودند، معتقد بودند که دین اسلام و مذهب شیعه استعداد ایدئولوژیک شدن را دارد، برآن شدند تا میان اسلام، سوسیالیسم و لیبرالیسم اختلاطی پدید بیاورند. برای همین است که متفکرین و روشنفکران جدید عمدتاً پیوندگرا و اختلاطی هستند. گاه بازرگان را داریم و کارهای او در زمینه نزدیک شدن به لیبرالیسم غرب و گاه نیز شریعتی را با گرایش‌هایش به نیچه و سوسیالیسم مارکس و ماکس وبر. در کنار اینها، روشنفکرانی هم می‌آیند با ایدئولوژی سیاسی و دسته خودشان که نمونه آنها مارکسیست‌ها هستند. روشنفکران ما ایدئولوژی خود را با نوعی محتوای پیوندی می‌پذیرند و بیان می‌کنند. این روند، پی گرفته می‌شود تا به انقلاب اسلامی می‌رسد.

پس از انقلاب، به سبب فراگیر شدن گرایش‌های مذهبی، برآن می‌شویم که دقایق بومی را کاهش بدهیم؛ اما کماکان، کمبود مصداق‌های بومی برجای هست. پس از انقلاب این گرایش در میان روشنفکران ما نمود می‌یابد که از اختلاط‌زدگی زمخت پرهیز کنند و برای جادادن دال‌ها و مدلول بومی در ایدئولوژی‌ها بکوشند؛ تا به جایی می‌رسیم که از مذهب ایدئولوژی‌زدایی می‌شود؛ من براین باورم که تخریب در فرهنگ ایرانی نیست. ما



مردمی محفلگرا هستیم. تاریخ ما پر از محفلگرایی است. از ایدئولوژی‌پردازی و تحزب، در این تاریخ کهن چندان نشانه‌ای نیست. ما خوش داریم که دورهم جمع شویم و حرف‌های گوناگون بزنیم. برای همین هم هست که تشکل‌های پاگرفته در ایران [حتی در دوران مشروطه] انجمن‌ها و محافل هستند. پس از سال ۱۳۳۲ هم که حزب توده از صحنه خارج شد، ما به درون محفل‌ها برمی‌گردیم، به پاتوقیسم جلال آل‌احمد روی می‌آوریم و پاتوقیسم جلال است که محفل‌ها را بازسازی می‌کند. بعد از انقلاب هم، محافل مذهبی کارساز می‌شوند. ما روحیه تشکیلاتی و ایدئولوژی سیاسی را بر نمی‌تابیم و از آن دم می‌زنیم، اما تن به کار نمی‌دهیم.

**\* دکتر یوسفی:** جناب آقای دکتر ابوطالبی به نظر جنابعالی نسبت و رابطه میان ایدئولوژی‌های سیاسی و هویت ملی چگونه قابل ارزیابی و تحلیل است؟

**\* دکتر ابوطالبی:** بحث ایدئولوژی‌ها، در میدان بررسی چالش‌ها از اهمیت بسیار برخوردار است؛ اما باور من این است که ایدئولوژی، هر قدر هم که مهم باشد، اگر نتواند نان مردم را بپزد و به دست آنها بدهد، از افق روزگار ناپدید خواهد شد. کمونیسم در شوروی دچار این سرنوشت شد. من خود معتقدم که همه چیز، سیاسی است؛ چه قومی و چه غیر قومی. به عنوان مثال، هنگامی که جامعه ایران را می‌نگریم، با اقوام و اقلیت‌های قومی؛ کرد، ترک، لر؛ هنگامی که یکی از این اقلیت‌های قومی برخیزد و قدرت سیاسی را به دست بیاورد، خود به نژاد اصلی تبدیل می‌شود. اما هنگامی که قومی در جامعه ما قدرت سیاسی ندارد، به عنوان یک قوم موجودیت دارد.

من بر این اعتقاد هستم که راه حل این بغرنجی‌ها، همکاری و همیاری همه توده‌ها و قدرتمند کردن قوم‌ها در طولانی مدت است. تا هنگامی که این بغرنجی‌ها درمان نیابد، آن احیای فرهنگی موردنظرمان انجام نخواهد شد. احیای فرهنگی، کار بسیار مهمی است. راه و کاری طولانی و دشوار است. فرهنگ ایرانی؛ بیش از دو هزار و پانصد سال عمر دارد. این فرهنگ دیرپا، در مقطع جهانی شدن با چالش‌های تازه‌ای روبروست. مسائل

سیاسی پیش روی ما، در طولانی مدت اهمیت دارند و ما باید به آنها هم بپردازیم. هیچ شخصی، هیچ خانواده‌ای، در خلاء زندگی نمی‌کند. همه، در ارتباط با جامعه و مسائل گوناگون آن زندگی می‌کنند. مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. همه مسائل به نوعی با گرایش سیاسی همراه و هماهنگی خواسته یا ناخواسته دارند. به عنوان مثال، ما بعد از انقلاب، سعی کرده‌ایم اسلامی بودن را بگسترانیم. به همین روال، سعی می‌کنیم تاریخ گذشته ایران را بدانیم. کتاب‌هایی در این راستا نوشته می‌شود. بناهای کهن را نوسازی می‌کنند. در تلویزیون ما، مسائل تاریخی و فرهنگی را بازشناسی می‌کنند؛ این کارها، خوب هم هست؛ اما کاری است که در طولانی مدت برمی‌دهد. کار فرهنگی هم مهم است؛ تأثیر می‌گذارد بر روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ که این خود بحث مستقلی است. من تصورم این است که اگر عاملی سیاسی در تعیین هویت برجستگی پیدا کند، سرشت سیاسی هویت ملی هم غالب می‌شود. اگر منشاء هویت یا تولید هویت ملی را تشکیل یک دولت خاص بدانیم، خواه ناخواه، دامنه سیاسی تحلیل ما گسترده‌تر می‌شود.

**\* دکتر یوسفی:** اگر دوستان آمادگی داشته باشند، وارد محور دیگری از گفت‌وگو می‌شویم. در مرحله نخست بحث تعریف اولیه‌ای از فرهنگ و هویت ملی داشتیم و نسبت این دو موضوع را با یکدیگر سنجیدیم. ما براساس آن تعریف اولیه‌ای که از مفهوم فرهنگ ارائه دادیم، به مسائلی چون انواع هویت، تعریف هویت و مفهوم فرهنگ، چندفرهنگ‌گرایی، مفهوم غیریت و چالش‌های پیرامون این مفاهیم پرداختیم. حال بهتر است که به احساس وفاداری افراد نسبت به اجتماع ملی، جامعه کل و میزان فداکاری در راه دفاع از اجتماع کل بپردازیم و احساس تعهد افراد جامعه کل نسبت به جامعه ملی را بررسی کنیم. احساس تعهد به این معنا که افراد تا چه اندازه حاضرند برای نهبانی از اجتماع ملی، هزینه شخصی بپردازند. آیا می‌توانیم این احساس تعهد را نشانه‌ای از هویت ملی افراد بگیریم؟ همان هویتی که عناصرش را، پیش از این برشمردیم. از دین گرفته تا زبان و آداب و رسوم و ادبیات و حتی دولت و تجربه‌های حکومتی و سیاسی.

برای تقویت کردن تعهد افراد نسبت به عناصر با ثبات هویتی، چه باید بکنیم؟ به تعبیر دیگر، چه عواملی سبب تقویت و یا به عکس، باعث تضعیف هویت ملی می‌شوند؟ البته در این جا، به طور مشخص از هویت ملی ایرانی صحبت می‌کنیم. با پذیرش این واقعیت که ما در جامعه‌ای چندقومی زندگی می‌کنیم، "چه باید کرد"ها را بگوییم.

آقای دکتر روح‌الامینی، گویا شما سخنی دارید، جنابعالی نظرتان را در این زمینه ارائه نمائید.

\* دکتر روح‌الامینی: عناصر متعددی وجود دارد که هویت فرهنگی را تضمین می‌کند. عوامل تکنیکی و عوامل منطقه‌ای می‌توانند باعث تضعیف هویت فرهنگی شوند. امروزه، دیگر هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند کاملاً برکنار از جامعه یا جوامع دیگر، به زندگی خود تداوم و سامان مناسب ببخشد. خواه‌ناخواه، میان جوامع گوناگون ارتباط وجود دارد. ارتباط‌ها هم گوناگون هستند. رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی، دامنه نفوذشان هر روز گسترده‌تر می‌شود. نوعی لباس در پاریس مُد می‌شود، به سرعت خبر و تصویر این مُد جدید در کشورهای دور دست منعکس می‌گردد؛ شاید بیست و چهار ساعت هم طول نکشد؛ کشورهای چینی نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند. موسیقی، وسایل نقلیه و پدیده‌های دیگر وارد جامعه ما می‌شوند و زندگی ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. تبلیغ این وسایل و پدیده‌ها، می‌تواند هویت ما را تضعیف کند. اگر ما موسیقی ملی خودمان را جلوه‌ای از هویت خود می‌دانیم، باید آن را حفظ کنیم. موسیقی کشور دیگری می‌آید، رواج پیدا می‌کند و ما تنها کاری که می‌توانیم بکنیم، استقبال نکردن از آن موسیقی وارداتی است.

یک محقق فرانسوی، بحث جالبی دارد به نام «قومیت کشی» در کشورهای استعمارزده، از هر کاری که در کشورهای استعماری انجام شود، استقبال کورکورانه می‌کنند. می‌گوید:

«من در یکی از کشورهای آفریقایی خواستم برایم یک موسیقی محلی

بگذارند که گوش بدهم؛ همان آفریقایی‌ها برایم موسیقی فرانسوی گذاشتند.  
رفته بودم برای ضبط موسیقی محلی.»

خودمان هم این مسائل را داریم. اگر ببینند یا بشنوند که یک آمریکایی آمده و نان سنگک خریده است، همه دوان دوان نان سنگک می‌خرند؛ درحالی‌که همان‌ها نسل اندر نسل با خوردن نان سنگک بزرگ شده‌اند. روزی، در جایی دیدم که حضرت رسول (ص) را از زبان یک دانشمند خارجی معرفی و تکریم می‌کنند. با اینکه خودمان چقدر حدیث و روایت در باره پیامبر بزرگوار داریم. متأسفانه این‌گونه است. تکنیک بعضی از کشورها شیفته‌مان کرده است؛ عمل بعضی از کشورها، بی‌چون‌وچرا برای ما پذیرفتنی می‌نماید؛ در مورد جشن‌ها و شادی‌ها هم از آنها الگوبرداری می‌کنیم؛ حرف آنها را فقط گوش می‌کنیم!

**\* دکتر یوسفی:** ببخشید، آقای دکتر روح‌الامینی، برای اینکه دسته‌بندی واضح‌تری داشته باشیم، از عوامل تضعیف‌کننده، تحت چه عنوانی می‌توانید یاد کنید؟

**\* دکتر روح‌الامینی:** عواملی مانند رسانه‌های گروهی و نفوذ کشورهای بزرگ می‌تواند ما را به سوی خود بکشد. این جذابیت در میان گذشتگان هم دیده می‌شد. هنگامی‌که ناپلئون قدرت داشت، در روسیه لباس ناپلئونی مد شده بود. فیدل کاسترو در روزهای آغازین محبوبیت و قدرت‌گیری، الگوی بسیاری در تهران شده بود. ناخودآگاه به سوی خود می‌کشاند. مثال دیگری می‌زنم: جشن نوروز خودمان که دلیل‌های بسیار داریم این جشن اسلامی هم هست؛ اما پیش از انقلاب، در ایران، در بسیاری از رستوران‌ها، برخی جشن کریسمس را برگزار و جانشین عید زیبای نوروز می‌کردند؛ چراکه با چرخاندن پیچ هر رادیویی تبلیغ جشن کریسمس را می‌شنیدند؛ در همین خیابان‌های تهران، شب کریسمس در کافه‌ها غوغا می‌کردند.

**\* دکتر یوسفی:** آیا با گسترش آداب و رسوم دیگران، تعلقات ما به آداب و هویت فرهنگی

خودمان، به‌طور جدی صدمه می‌بیند؟

**\* دکتر روح‌الامینی:** خواهی‌نخواهی، اثر می‌گذارد و آداب و رسوم خودمان از بین

می‌رود. در این‌جا باید به قدرت اقتصادی کشورهای بزرگ اشاره شود؛ قدرت برتر اقتصادی، در گسترانیدن پدیده‌های مختلف مؤثر می‌باشد. در آن اوایل که تلویزیون تازه وارد شده بود، حتی برخی از خانواده‌هایی که تلویزیون نداشتند، تقلا می‌کردند که آنتنی بخرند و بر بام خانه‌هایشان بزنند، که بگویند: بله! ما هم صاحب تلویزیون شده‌ایم. فناوری رحم نمی‌کند. چه درهای سنتی زیبایی را از بین بردند، تا درهای بی‌قواره آهنی بر درگاه خانه‌ها کوبیده شود. ورود فناوری صنعتی در بسیاری از جاها، به برخی از ویژگی‌های هویت ملی هجوم می‌آورد و لطمه می‌زند.

معماری سنتی، ستونی از هویت فرهنگی ماست؛ اما با هجوم فناوری به سوی آپارتمان‌نشینی کاذب رانده شده‌ایم. در اروپا کوشش می‌کنند حتی جشن‌ها و آهنگ‌های بومی خود را از نابودی و فراموشی دور نگه دارند؛ کاری که ما اخیراً به ضرورت آن پی‌برده‌ایم. ما باید بکوشیم که فرهنگ غیرمادی خود را حفظ کنیم؛ هرچند که مقداری از آداب و رسوم ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، از میان خواهد رفت. بخشی از آداب و رسوم، با همه تغییرات مادی زندگی‌مان، پابرجا می‌ماند. فرهنگ آپارتمان‌نشینی آمده است، ولی هنوز دیدوبازدیدها زنده نشان می‌دهد.

از سوی دیگر عدم اجرا و رعایت قانون در جامعه، هویت ملی ما را تضعیف می‌کند. رعایت قانون، نشان‌دهنده هویت فرهنگی و عدم اجرای آن حکایت از ضعف هویت فرهنگی و ملی دارد. پدیده‌ای به اسم ماشین را اگر وارد جامعه‌مان می‌کنیم، باید راه‌ها و قوانین استفاده درست از آن را هم بیاموزیم و نکته به نکته عمل کنیم. ما در همین خیابان انقلاب که بزرگ‌ترین خیابان تهران است، برای جلوگیری از قانون‌شکنی‌های عابران پیاده و رانندگان، وسط خیابان نرده‌های آهنینی ساخته‌ایم که در باغ‌وحش هم برای حیوانات وحشی نکشیده و نخواهند کشید. همین الان که به این‌جا می‌آمدم، دو جوان

ورزیده را دیدم که با تلاش بسیار از همین نرده‌های آهنین خود را بالا می‌کشیدند، تا خود را به آن سو برسانند. فناوری نو را آورده‌ایم، اما قانون استفاده صحیح از آن را زیرپا می‌گذاریم.

**\* دکتر یوسفی:** جناب آقای دکتر تاجیک جنابعالی از بعد آسیب‌شناسی هویت ملی، چالش‌هایی را که فراراه «هویت ملی» وجود دارد؛ و ممکن است آن را تضعیف و حتی طرد کنند، چگونه ارزیابی و تحلیل می‌کنید؟

**\* دکتر تاجیک:** هر هویتی که پدید می‌آید و شکل می‌گیرد، همراه خود آسیب‌پذیری‌ها و فرصت‌های خود را نیز هویدا می‌کند؛ پس، هنگامی که از درهم‌تنیدگی خرده‌گفتمان‌ها و خرده فرهنگ‌ها، فرهنگی فراگیر سایه می‌گستراند، گونه‌ای فرافرنگ جان می‌گیرد؛ متافرنگ پدید می‌آید؛ همان نیز آسیب‌پذیری‌های ویژه خود را داراست. بستگی دارد که معماری این جغرافیای مشترک چگونه انجام پذیرفته است؛ بسته به این هست که هر یک از خرده‌فرهنگ‌های درون جامعه، تا چه اندازه بازتاب دقایق گفتمان‌های خویش را در گفتمان تازه پدید آمده می‌بیند؛ سپس باید دریابد که تا چه اندازه تولید و بازتولید دقایق گفتمان خویش را، اندرون گفتمان مسلط خواهد دید. زمانی، در ابتدای راه گفتمان، بر سر شراکت توافق هست، فرصت شراکت داده می‌شود، اما در تداوم راه، اجازه تولید و بازتولید به برخی از دقایق گفتمان نمی‌دهند. در چنین گفتمانی برخی از جنبه‌ها تقویت و برخی دیگر تضعیف و نحیف شده است؛ همین ناهماهنگی، اوضاع را برای آسیب‌پذیری فراهم می‌کند.

مسأله دیگری هم مطرح است و آن اندازه‌سازگاری و همخوانی منطقی میان دقایق در زیر چتر فرهنگ مسلط است. این دقایق به‌راستی تا چه اندازه، با هم سازگاری خواهند داشت؟ آیا به‌صورت موزائیکی در کنار هم خواهند بود، یا به‌گونه اختلاط و یا به شکل پیوند گفتمان‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها؟ در این جا باید دانست و آگاه بود که چه‌طور خرده‌فرهنگ‌ها به درون گفتمان نو راه می‌یابند، چگونه باهم چفت می‌شوند، رابطه

همنشینی آنها چگونه خواهد بود، چگونه جانشین همدیگر می‌شوند و همه این دقایق، به چه‌سان در روند دگرگونی آن فرهنگ، از آغاز پیدایش تا پس از آن، بازتاب می‌یابند و بازتولید می‌شوند.

یک هویت فرهنگی منسجم هم دارای تهدیدات و فرصت‌های خاص خود هست و خواهد بود. از دیدگاه آسیب‌شناسی اگر به موشکافی این پدیده بپردازیم، هیچ هویتی بدون آسیب‌ها و تهدیدهای همزاد خود؛ شکل نمی‌گیرد و فرصت بروز و ظهور مطلق از آن هیچ هویتی نبوده است. هر هویتی چهره‌ای از آن، آسیب‌پذیر است و رخساره دیگرش فرصتی. پس، این هویت‌های اجتماعی و فرهنگی همواره استعداد آسیب‌زایی و آسیب‌پذیری را دارند و در کنار آن، همواره فرصت‌زا هم هستند.

**\* دکتر یوسفی: جناب آقای دکتر تاجیک دشواری‌ها، فرازونشیب‌ها و عوامل تقویت**

**کننده هویت ملی خودمان، کدام‌اند و راهکار مناسب را چگونه ترسیم می‌کنید؟**

**\* دکتر تاجیک:** هویت ایرانی، دست‌کم، در تاریخ جدید خود، همواره از ساختمانی ترکیبی و به بیانی دیگر اختلاطی برخوردار بوده است؛ در سطح عام آن ترکیب‌هایی چون هویت ایرانی - اسلامی - غربی را می‌بینیم. تجلی این سه عنصر، در دوران معاصر، هویت ایرانی معاصر را ساخته است. با دقت در میزان غلظت هر کدام از سه عنصر نامبرده، در گفتمان‌های هویت است که ما می‌توانیم، هویت‌های جمعی جامعه خودمان را از هم متمایز کنیم؛ حتی در میان کسانی که ممکن می‌نماید در یک طیف طبقه‌بندی شوند. [مثلاً در طیف نیروهای متمایل به اسلام یا عناصر متمایل به غرب، یا ملی‌گراها و شونیست‌های ایرانی] آری، در دو سر این طیف نیز رنگ‌های گوناگونی هستند که بازتاب می‌یابند. بدین سبب که جایگاه و غلظت هر کدام از پایانه‌ها و دقایق اهمیت خاص خود را دارند.

پس، ما در دوران معاصر، با چنین دشواری پایه‌ای رو در رو هستیم؛ به‌ویژه از روزگاری که پی به اهمیت هویت ملی خود در تاریخ جدید خویش بردیم، بارانی از

یورش‌های سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی را به چشم دیدیم. از پس گردبادهای جنگ ایران و روس، قراردادهای ذلت‌باری بر ما تحمیل شد. قراردادهای ترکمان‌چای و گلستان ما را دچار تحقیرهای تاریخی و درهم‌کوبنده کرد؛ بسیاری از بنیان‌های هویت ایرانی زیر ضربه قرار گرفت. از همین جاست که پیرامون مسأله هویت، جریان‌های گوناگونی در جامعه ما پدیدار می‌شوند: جریان‌هایی که خواهان بازگشت به صدر اسلام می‌شوند، جریان‌هایی که پیوندگرایی و اختلاط‌خواهی را می‌پذیرند و جریان‌هایی که بر آن می‌شوند تا از خود بپُرنند، بیگانه شوند و به بیگانه بپیوندند.

این اختلاط هویتی، درد آفرین شد؛ نوعی چندگانگی رفتاری و روانی را در جامعه ما پدید آورد؛ جامعه ما را دچار بیماری چندشخصیتی کرد. رنگ‌پذیری در میان ما گسترانیده شد؛ این‌گونه است که اکنون در رنگ‌پذیری بسیار مستعد هستیم. در گوناگون بودن و به دیگری بدل شدن، رقیب و همانند نداریم. از یک ایرانی، هم‌زمان، می‌توان هویت‌های متفاوت و رفتارهای ناهماهنگ را دید؛ بستگی به این دارد که فضای گفت‌وگو چه باشد، نزد چه کسی باشد؛ این چندگونگی شخصیت رفتاری [به دلیل همان بنیان‌های تاریخی] هم فرهنگ سیاسی ما را زیر تأثیر خود جای داده است، هم در فرهنگ عمومی ما مؤثر می‌نماید و هم شعر، داستان و فولکلورمان را پر کرده است. پیداست که تا چه اندازه از این نفاق‌زدگی، از این ناپایداری شخصیتی هم‌دیگر را به باد انتقاد گرفته‌ایم.

دست‌کم، در طول تاریخ دو‌یست سال گذشته، یا تاریخ جدید، با مسأله کثرت ملی و کثرت قومی در کشورمان، رخ به رخ، برخورد داریم. کشورمان، مأمّن قوم‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است. آیا در چنین شرایطی می‌توان به یک فرهنگ ملی اندیشید؟ همان‌طور که از سخن ما مفهوم شد، اینک با یک ناسازه<sup>۱</sup> اساسی رو در رو هستیم. این ناسازه<sup>۱</sup> اساسی، خود را به صورت ناسازه<sup>۱</sup> وحدت - کثرت می‌نماید. از سویی،



جامعه ما، پرشتاب به سوی کثرت می‌رود، [برخی از این کثرت‌گرایی‌ها بنیاد قومی و خرده‌فرهنگی دارد و گاه رنگ‌های سیاسی به خود می‌گیرد.] و از دیگر سو ما نیازمند وحدت هستیم. اگر از پس این ناسازه بفرنج برآییم، خواهیم توانست دهه سوم انقلابمان را سامان بدهیم؛ بنابراین، نظر من، همان نظریه انتظام در پراکندگی، یعنی قاعده‌مندی در کثرت است. ما باید کثرت را بپذیریم و در این میان همچون نخ‌های در دانه‌های یک تسبیح عمل کنیم. انطباق هویت‌ها غیرممکن است. انطباق خرده‌فرهنگ‌ها میسر نیست. مستحیل کردن خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های فرهنگی مستقل در یک فرهنگ استعلایی غیرممکن است و همچون یک تهدید جلوه‌گر می‌شود و شدنی نخواهد بود. شدنی این است که خرده‌فرهنگ‌ها را چون دانه‌های تسبیح بدانیم و خود را نخ تسبیح آن؛ سپس دانه‌ها را به هم پیوند دهیم و هویت کلان و سامان یافته را به دست آوریم؛ این هویت ساماندار، از نابسامانی و آشفتگی فرهنگی و ناخرسندگی خرده‌فرهنگ‌ها پیشگیری خواهد کرد و راه را بر تجزیه فرهنگی می‌بندد. هم‌چنان که هویت‌ها و تفرد هویتی و خرده‌فرهنگ‌ها را می‌پذیریم، به نوعی باید به ساماندهی، قاعده‌مندی و انتظام ملی بیندیشیم. در چنین رویکردی است که می‌توانیم دارای یک فرهنگ ملی باشیم و از پس پراکندگی خرده‌فرهنگ‌ها، به خوبی برآییم.

**\* دکتر یوسفی:** به نظر می‌رسد که بحث در سطح ملی آن قانع‌کننده بود. حال [با توجه به اینکه، اگر ما هویت را به صورت رویکردی گفتمانی بنگریم، در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل و قوام می‌گیرد] اگر بحث جهانی شدن<sup>۱</sup> در عرصه فرهنگ را بپذیریم، هویت ملی ما در ارتباط با هویت جهانی چه شکلی به خود می‌گیرد و چه آفت‌ها و چالش‌هایی در مقابل آن قرار خواهد گرفت؟

**\* دکتر تاجیک:** به اعتقاد من در موقعیت کنونی یا در آینده، از گفتمان‌هاست که قدرت

پدیدار می‌شود؛ بروز و ظهور قدرت از دل گفتمان‌ها بیرون می‌تابد. هم گفتمان‌ها در حال تعامل هستند و هم فرهنگ‌ها. پیرامون فرهنگ‌ها نمی‌توان دیوار چین کشید؛ اما قدرت گفتمانی خنثی نیست؛ به بیان دیگر چهره قدرت گفتمانی آرام نیست؛ گفتمان برتر، گفتمان فرودست را از میان برمی‌دارد. قدرت گفتمانی پیرو اخلاق نیست. عمل گفت‌وگو قدرت‌زاست؛ ابزاری برای قدرت است. آن کسی قدرتمند است که از ابزارها و فنون گفت‌وگو بهترین بهره‌ها را ببرد. قدرت گفتمانی از آن کسی است که طرف مقابلش را مجاب کند و بر او تأثیر بگذارد؛ در این تأثیرگذاری است که قدرت ساطع می‌شود. پس، گفتمان‌ها قدرت‌زا هستند؛ از درونشان قدرت می‌جوشد. حال، زمانی است که ما، با پدیده‌ای به نام فناوری برتر<sup>۱</sup> روبرو هستیم، با پدیده‌ای تحت‌عنوان دنیای ارتباطات. از درون این دنیای ارتباطات وحدتی از نوع جدید بیرون می‌زند. در همین جاست که آن فرهنگی که نتواند در پهنه‌های جهانی، تولید و بازتولیدش را سامان ببخشد و آن را صادر کند، ذوب و مستحیل می‌شود و در کام گفتمان‌های زورمند و بلعنده ناپدید می‌گردد. فرایند جهانی‌شدن گفتمان و فرهنگ مسلط، خرده‌فرهنگ‌ها را به کام خود می‌کشاند. خرده‌فرهنگ‌ها برای ماندگار شدن، باید به تولید و بازتولید بپردازند؛ آنها باید بتوانند توده‌های جامعه خود را سیراب کنند؛ باید توانایی پاسخگویی به پویایی‌های جامعه خویش را داشته باشند؛ چاره‌شان این است که به نیازها و خواست‌های فرهنگی جامعه‌شان پاسخی درخور بدهند؛ کالاهای فرهنگی ساخت این خرده‌فرهنگ‌ها، باید در بازارهای فرهنگی جامعه خود آنها خواهان و خریدار داشته باشد؛ نسل جوان را به سوی خود بکشاند. چنان نباشد که جوان، در واکنش خود، به جای شنیدن آوای استاد شجریان، صدای مایکل جکسون را گوش دهد؛ این‌گونه نشود که به جای تصویر پهلوانان و نام‌آوران کشور خود، عکس بازیگر فیلم «تایتانیک» را روی لباس خود جای‌بدهد. ما در زمانه و شرایطی گام برمی‌داریم که در مسیرمان، فرهنگ مسلط و زورمند، بر فرهنگ‌های دیگر سوار می‌شود و حتی آنان را از پای در می‌آورد. بی‌جا نیست اگر به

روند معاصر جامعه خودمان نظری بیندازیم. انقلاب ما، به عنوان تکانه‌ای بزرگ در برابر فرهنگ مسلط جهانی پدیدار شد، مدعی هم هست که می‌تواند فرهنگ جانشین را ارائه بدهد. اما هنگامی که به داوری کارهای انجام شده پس از انقلاب می‌نشینیم، نمی‌توانیم مدعی شویم کالای فرهنگی جوان‌پسند خودمان را ساخته‌ایم. اگر ما نتوانیم تولید و بازتولید فرهنگ داشته باشیم، اگر نتوانیم کالاهای فرهنگی متناسب با نسل‌های نوپا را فراهم آوریم، بی‌تردید جوان‌های ما به کالاهای ساخت فرهنگ‌های دیگر دل خواهند بست؛ و این همانا ذوب شدن و ناپدید شدن در فرهنگ دیگران قلمداد می‌شود. حال ممکن است بگویید، فرایند جهانی‌شدن راه چاره‌ای ندارد و جامعه جهانی چه بخواهد و چه نخواهد، به آن سو خواهد رفت؛ من در برابر این نگرش پاسخ می‌دهم که در برابر پدیده و روند جهانی‌شدن جوامع، بحث دیگری به نام محلی‌گرایی<sup>۱</sup> است بدین معنا که جوامع می‌توانند شرایطی را ایجاد کنند که در عین حال بستگی‌های فرهنگی و محلی خود را حفظ کنند و به سوی وحدت فرهنگی جهان پیش نروند.

**\* دکتر یوسفی:** به نکته‌های خوبی اشاره شد از دکتر ابوطالبی تقاضا می‌کنم در تکمیل بحث دکتر روح‌الامینی و دکتر تاجیک درباره چالش‌های فرازوی هویت ملی صحبتی اگر هست، بفرمایند.

**\* دکتر ابوطالبی:** بحث در این عرصه، بسیار و گسترده است. به نظر من، فرهنگ و تمدن غرب در دو زمینه ایدئولوژیکی و فناوری می‌تواند تهدیدی برای فرهنگ و تمدن و هویت ملی ما محسوب می‌شود. اما نکته بسیار مهم این است که ما باید با این واقعیت که دنیای غرب قدرتمند است واقع‌بینانه برخورد کنیم؛ نه تنها در پهنه کار و فناوری، که در زمینه ایدئولوژیکی هم باید باور بیاوریم دنیای غرب توانایی دارد. هر کس که می‌گوید غرب مطرح نیست، اشتباه می‌کند. غرب نه تنها مطرح است، که تأثیرگذاری خود را

همچنان به همه نشان می‌دهد؛ هم تأثیرات مثبت و هم تأثیرگذاری منفی خود را. یک سونگری در تأیید یا نفی دنیای غرب، هردو غلط و راهی بن‌بست هستند. احترام آنها به محیط زیست بسیار خوب است و وارد فرهنگ ما هم شده است. البته در قدیم، ما ایرانی‌ها چنین فرهنگی داشته‌ایم. علوم پزشکی نو و صنایع داروسازی آنها برای همه بشریت مثبت است. آنها دموکراسی دارند. دموکراسی، به‌طور انحصاری در غرب است. حال که ما داریم می‌گوییم جمهوریت را با اسلامیت هماهنگ و همراه می‌کنیم، این جای بحث دارد؛ یعنی ما پذیرفته‌ایم که می‌توانیم مسأله اسلامی بودن و دموکراتیک بودن را باهم سازگار و در عمل پیاده‌شان کنیم. مسائل و پدیده‌های بسیاری در غرب هست که می‌توانند به حال ما مفید باشند. تردید نیست که تمدن شرق، [به‌ویژه] تمدن ما نیز به غرب یاری بسیاری کرده است. هیچ تمدنی نیست که از دل تمدن‌های پیشین خود زاده و بهره‌ور نشده باشد. تمدن غرب هم در بسیاری از ستون‌هایش بر پایه‌های تمدن شرق ساخته شده است. ما هم از دستاوردهای امروز غرب باید بهره لازم را بگیریم. همین شعارهای جامعه مدنی قانونگرایی اگر تحقق بیابند، خوب است. قانون باید از بالا به پایین جامعه به همه یکسان نگاه کند، این دستاورد خوبی است که البته در فرهنگ ما نبوده و اکنون در مباحث روز جامعه، در شعارهای رئیس جمهوری‌مان هست و قدم‌های مثبتی در حال برداشته شدن است.

**\* دکتر یوسفی:** برای روشن‌تر کردن زوایای گفت‌وگو، بهتر است بازگشتی داشته باشیم به پدیده‌های فرهنگی سازنده هویت و چگونگی تقویت هویت و فرهنگ ملی. جناب دکتر روح‌الامینی شما بفرمائید چگونه می‌توان ضمن خنثی‌سازی چالش‌های هویتی و حفظ پاره‌فرهنگ‌های محلی و قومی، هویت و فرهنگ ملی را تقویت کرد؟

**\* دکتر روح‌الامینی:** تقویت هویت ملی نیز کاری طولانی‌مدت می‌طلبد، کار فرهنگی زمان می‌خواهد؛ یعنی ما نمی‌توانیم از کار امروز و فردایمان درجا نتیجه بگیریم. خیابانی که نامش امیریه بوده است، پنجاه سال پیش تغییر نام داده است؛ اما هنوز هم به

آن می‌گویند امیریه؛ یک‌بار نام آن را خیابان پهلوی نهادند و بار دیگر شد خیابان مصدق، سپس نام ولی‌عصر را بر آن گذاشتند. الان بیست سال است که به آن، نام خیابان ولی‌عصر را داده‌اند. نام را یک‌شبه می‌توانیم از روی یک خیابان برداریم، اما برای تغییر آن نام در ذهن و یاد مردم، به زمان نیاز داریم. این تأخیر همیشه به معنای مخالفت با نفس تغییر نام نیست. ما کلمه‌ای چون فوتبال را نمی‌توانیم به آسانی برداریم. فوتبال، یک واژه فارسی نیست؛ از زبان دیگری به درون فرهنگ و زبان و زندگی ما راه پیدا کرده است. رادیو هم از جای دیگر آمده است؛ اینها را نمی‌شود به آسانی تغییر داد. در مورد تلویزیون می‌شد نام قشنگی چون «جام جم» برگزینیم؛ چراکه در تاریخ و فرهنگمان پدیده جام جهان‌نمای جم را داشته‌ایم. اما اکنون کلمه تلویزیون جای خود را باز کرده است و این را هم بهتر می‌دانم که به آن دست نزنیم. شنیده‌ام که به جای واژه «موزه»، کلمه «گنجینه» را پیشنهاد کرده‌اند؛ اما نظر من این است که کلمه «موزه» هم جای خود را، در زبان ما باز کرده است. دست ما هم نیست. کاری است که شده و به این آسانی نمی‌شود آن را جابه‌جا کرد. در این باره نباید افراط و تفریط کرد.

کسانی هستند که از نظر زبانی، زود خود را وا می‌دهند و شیفته واژگان بی‌ریشه می‌شوند، دیگری هم هستند که به هر قیمت و اصراری می‌خواهند فارسی را سره کنند. این نشناختن زبان است. زبان به صورتی، متعادل و همواره در حال دگرگونی حرکت می‌کند؛ واژگان صنعتی به درونش پا می‌نهد، واژگان عربی واردش می‌شود. واژگان عربی، با اسلام وارد ایران نشده است؛ پیش از ظهور اسلام نیز وارد زبان فارسی شده بود؛ بهرام‌گور پرورش یافته دست یک عرب خوش‌سخن بود. واژگان عربی را به آسانی نمی‌شود از بافت زبان فارسی کند و به کناری انداخت. هیچ زبانی را در دنیا نمی‌توانیم پیدا کنیم که یک‌دست باشد. هیچ کتابی تاکنون منتشر نشده است که از واژگان غیرخودی تهی باشد. برخی از واژه‌ها می‌میرند و از میان می‌روند و این نشان از زندگی و زاینده‌گی فرهنگ دارد. فرهنگی ورزیده و زنده است که دگرگونی‌های پویا را می‌پذیرد. نه تنها در زمینه زبان، در مورد فرهنگ پوششی نیز این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت. الان،

کتوشلوار، در فرهنگ ما پذیرفته شده است. این واقعیت فرهنگی ماست. بسیاری از ما کتوشلوار را بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ پوششی امروز خودمان می‌دانیم. یکی دیگر از راهکارها برای تقویت هویت و فرهنگ ملی، آموزش خانواده و آغاز حرکت از کانون خانواده است. در گذشته خانواده جای محترمی بود؛ اکنون هم در عشایر و آبادی‌ها این‌گونه است. هنوز هم در میان عشایر، هنگامی که دختری درپی بخت خود می‌رود، ازدواج می‌کند، می‌آید از اجاق خانواده خداحافظی می‌کند؛ اجاق مرکز فرهنگی او بوده است؛ سنت‌ها، ارزش‌ها و رفتارهایش را از این مرکز آموخته است. برای همین است که به هر کسی که فرزند نداشته باشد می‌گویند اجاقش کور است. این اجاق، تنها به جا و مکان اجاق ارتباط ندارد، تنها به آن اجاقی که خانواده گرد آن می‌نشستند، مرتبط نیست، بلکه اشاره به شرف، حریم و ارزش‌های زاینده خانواده نیز دارد. فردی که از این خانواده پدید می‌آید، باید به حریم و آموزه‌های خانواده احترام بگذارد و به آن پای‌بند باشد.

در آغاز انقلاب روسیه، گروهی کوشیدند نهاد خانواده را کم‌رنگ کنند. بچه را از خانواده می‌گرفتند و به شیرخوارگاه می‌سپردند. تجربه‌ای در حد یک نسل، به آنان آموخت که راه خطایی طی کرده‌اند. به این سبب برعکس آموخته‌های ایدئولوژی خود اعلام کردند بچه‌ها را باید در آغوش خانواده‌شان بار آورد؛ چراکه دیدند دور از خانواده، بچه‌ها عقده‌ای می‌شوند و دچار گزندهای بسیار. پس باید بدانیم که خانواده عاملی بسیار بنیادی در بارآوردن انسان و فرهنگ اوست؛ کسانی را داریم که در بزرگسالی، دچار گرایش‌ها و اعتقادات مخالف باورهای خانوادگی خود می‌شوند، اما تربیت و آموزه‌های دوران کودکی‌شان در متن خانواده، همواره با آنهاست و رهایشان نمی‌کند. در چند سال نخست زندگی است که پایه‌های فرهنگ، دین و اخلاق انسان شکل می‌گیرد، هویت ملی او پی‌ریزی می‌شود. قدم اول تربیت فرهنگی، هویتی، ملیتی در خانواده برداشته می‌شود.

**\* دکتر یوسفی: جناب آقای تاجیک آیا می‌توان هم هویت‌های خُرد و هم هویت عام و**

**جمعی را حفظ کرد؟**

**\* دکتر تاجیک:** به نظر من باید به ایجاد یک کانون و نقطهٔ ثقل برگردیم. اینکه مرکز ثقل گفتمان ما چگونه انتخاب شود که به شکل خانه کعبه عمل کند به گونه‌ای که همه گروه‌ها با تمام گوناگونی‌ها برگردش طواف کنند. با تمام تمایزات، یک زنجیره‌ای از تفاوت‌ها و تمایزات ایجاد شود و همه حول آن محور و کانون بگردند. یعنی با وجود تفرّد و تمایزات خودمان، همه پیرامون این خانه درحال طواف هستیم. باید پی‌بیریم که نقطهٔ گره‌ای کانونی گفتمان فرهنگی ما چیست. در شرایط کنونی باید برگردیم به فرهنگ اسلامی و شیعی. با توجه به کانون گفتمانی خود، تولید و بازتولیدمان را به جریان بیندازیم؛ باید با روح زمانه و نیازهای روزگاران هماهنگ شویم و بتوانیم تعریفی فراگیر از کانون گفتمانی خود ارائه بدهیم؛ تعریفی که بتواند هویت‌های متمایز را مانند زنجیره‌ای با یکدیگر همساز کند. [در این صورت] ما می‌توانیم هویت ملی خودمان را کماکان حفظ کنیم.

اما من معتقدم که این نقطهٔ کانونی خود، دارای چند مدار است و تک مدار نیست. این بحث اساسی من است؛ یعنی این‌که ما در کانون گفتمان فرهنگمان یک نقطهٔ گره‌ای نداریم، بلکه چندین نقطه گره‌ای داریم. ما این چند نقطهٔ گره‌ای را باید در حالت سازگاری با یکدیگر نگاه داریم؛ اگر ذهنیت مشترک ایرانی و تاریخ ایرانی هست، باید بتوانیم آن را با ارزش‌های مذهبی جمع کنیم؛ ایرانی بودن را باید با اسلامی بودن پیوند بدهیم؛ با حذف هیچ‌کدام نمی‌شود آن دیگری را تعریف کرد. نمی‌توان هویت ایرانی را تنها برپایهٔ یکی از اینها برپا داشت. باید همچون شهید مطهری این‌دو را در رابطه‌ای سازواره قرار دهیم و نشان دهیم که روح مذهب شیعی با جوهرهٔ ایرانی از هم جدا نیستند؛ بلکه حتی همخوانی‌های اساسی دارند. باید آن مرز مشترک، آن جغرافیای مشترک میان فرهنگ ایرانی و اسلامیت را در کانون گفتمان جا بدهیم؛ پیرامون همین هم باید هویت خود را ثابت نگاه داریم. اگر نتوانیم چنین کنیم، مقوله‌ای دیگر یعنی بازیگر سوم، برنده خواهد شد. نه ایرانیت برنده می‌شود، نه اسلامیت؛ غرب خواهد آمد و هر دو را تحت‌الشعاع سلطهٔ خویش می‌گذارد.

**\* دکتر یوسفی:** در این میان، دانش‌آموختگان و روشنفکران، یا همان نخبگان فرهنگی

جامعه، در بازسازی هویت ملی، و توانا کردن هویت منطقه‌ای و دیگر هویت‌های مطرح در جامعه، چه می‌توانند بکنند؟

**\* دکتر تاجیک:** نخبگان فرهنگی جامعه، پیش از هرکاری، باید حوزه سیاست و قدرت را به کناری بنهند. چهره زمخت سیاست در آینه زلال فرهنگ افتاده و همه آن را پر کرده است؛ این دو حوزه را ممزوج کرده‌اند. گرایش‌های پرتکانه جناحی، همه سنگینی و بار شکننده خود را بر شانه‌های لطیف فرهنگ ما انداخته است. فرهنگ ما غنای شگفتی دارد؛ این فرهنگ غنی، لطیف است. شادابی آن زبانزد است و ریشه در عرفان دارد. این فرهنگ را نباید با زمختی‌های سیاسی رخ به رخ کنیم؛ البته این را نباید به معنای نفی پیوند طبیعی و خلاق میان فرهنگ و کار سیاسی بدانیم؛ بلکه این بدان معناست که باید غلظت حضور سیاست در پهنه فرهنگ خودمان را در حد طبیعی آن کاهش دهیم.

این نخستین‌گامی است که فرهیختگان و نخبگان ما می‌توانند بردارند. گام دومشان این باشد که آسیب‌پذیری‌های فرهنگی ما را بشناسند و ریشه‌یابی کنند. دریابند که در شرایطی فرهنگی ما، چه مشکلات و چه بفرنجی‌هایی می‌توانند آسیب‌رسان باشند. من خود بر این باور هستم که بحران‌سازترین بستر جامعه انقلابی ما در دهه سوم انقلاب فرهنگی است. هرچند که رخساره کار سیاسی در جامعه بزرگ‌نمایی می‌کند، اما چهره پنهان و تعیین‌کننده تمام مناقشات فرهنگی است؛ فشارهای درونی و بیرونی هم مایه‌های فرهنگی دارند.

نکته ظریف در این هست که پدیده فرهنگ و امنیت فرهنگی مهمل‌نماست. چگونه؟ این‌گونه است که تهدیدها و آسیب‌زایی‌های فرهنگی را نمی‌توان با سخت‌افزار پاسخ داد؛ هرگونه برخورد ناهمگون در رویارویی با آسیب‌پذیری‌های فرهنگی به تقویت و ماندگاری آسیب‌های فرهنگی می‌انجامد. این نکته ظریف را مبدا نخبگان ما از یاد ببرند. نمی‌توان در این توفان تهدید فرهنگی از استراتژی سدسازی یاری گرفت؛ هنر کانال‌سازی را می‌طلبد. راه را نمی‌توان بست؛ نمی‌شود راه را بر همه گرفت. زدودن اندیشه شدنی نیست. تولید و بازتولید فرهنگی در بندشدنی نخواهد بود. برخورد



سخت‌افزاری با تولید و بازتولید فرهنگی، به تثبیت بیشتر آن می‌انجامد و به آن فرصت تحکیم می‌بخشد؛ یک فرهنگ محلی را به فرهنگ ملی تبدیل می‌کند و تهدید فرهنگی ملی به تهدید فرهنگی بین‌المللی تبدیل خواهد شد. عطش جامعه برای آن تهدیدها بیشتر و حفاظت بین‌المللی از آن مستحکم‌تر می‌شود.

**\* دکتر یوسفی:** آقای ابوطالبی جنابعالی بفرمائید برای حفظ و تقویت هویت ملی چه قدم‌هایی باید برداریم و آیا این قدم‌ها به تقویت هویت فرهنگی و اجتماعی ما می‌انجامد؟  
**\* دکتر ابوطالبی:** به اعتقاد من یکی از راه‌های تقویت هویت جمعی توجه و احترام به قانون و قانونگرایی در سطح مردم و مسئولین است. البته اجرای قانون هم کار درازمدت می‌خواهد. استوار کردن بنای جامعه بر پایه‌های قانون به اعتقاد من، هویت اجتماعی و ملی ما را تقویت می‌کند.

ما هنگامی که قانونی می‌گذاریم و براساس این قانون موظف می‌شویم زیاده در خیابان نیاندازیم، بلکه آن را درون سطل آشغال بگذاریم، هم قانون شخصی را تعیین کرده‌ایم و هم قانون اجتماعی را. مرحله شخصی و مرحله اجتماعی اجرای قوانین، باید هماهنگ عمل کنند. اما زندگی در دوران‌های طولانی تاریخ استبدادی باعث شده است تا ما فقط شخصگرایی کنیم. در تاریخ ما همیشه اشخاص مهم بوده‌اند؛ سازمان‌ها و کار سازماندهی شده، اهمیت درخور توجهی نداشته‌است. حال آنکه، باید سازمان و جامعه مهم‌تر از شخص باشد، و همه این باید‌ها، کار درازمدت و عمیق می‌خواهد.

**\* دکتر یوسفی:** منظورتان، آفت نخبه‌گرایی در تاریخ استبدادی ماست؟

**\* دکتر ابوطالبی:** نگفتم نخبه‌گرایی؛ گفتم قدرت‌های شخصی.

**\* دکتر یوسفی:** این احترام و حرمتی که ما برای اشخاص قائل هستیم، آیا به اعتبار ارزش آنهاست و یا به سبب پرهیز از قدرتشان هست؟ یا اینکه نه، انسان بودن آنان ما را به تکریم و پاسداشت و می‌دارد. من می‌خواهم این تفاوت ظریف روشن و برجسته شود.

**\* دکتر ابوطالبی:** درست زندگی کردن و اجرای قوانین همانا احترام به انسانیت

شخص است. ترک و فارس و کرد هم ندارد. قدرتمند کردن جامعه با پذیرش قانون جامعه مدنی، تقویت ارگان‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی و خصوصی کردن اقتصاد می‌تواند تحقق بپذیرد. اگر تولید ملی بالا برود، برای هر شخص ایرانی افتخار آفرین خواهد بود. اگر قانون حاکم باشد، اگر بینه اقتصاد تقویت شود، اگر جامعه سالم‌سازی گردد، اگر صلح و آرامش در جامعه جا بیافتد، شخص و انسانیت او اثر مثبت می‌پذیرد و به نفع زندگی اشخاص خواهد بود. جامعه، در نهایت متشکل از اشخاص است.

**\* دکتر یوسفی: آقای دکتر بهشتی جنابعالی در جهت حفظ و تقویت فرهنگ و هویت**

**ملی در جامعه خودمان چه پیشنهادهایی ارائه می‌کنید؟**

**\* دکتر بهشتی:** در پاسخ سؤال شما ابتدا باید مشخص کنیم که آیا هدف ما یک فرهنگ

یکدست و همسان است که همه فرهنگ‌ها در اجتماع به یک شکل و صورت درآیند؟ و یا اینکه نه - منظور مجموعه‌ای متنوع و متعدد است که با تأکید بر روی نقاط مشترک آنها، واقعیت تفاوت‌ها را نیز می‌پذیریم.

البته شق اول پیامدهای نامطلوبی در عرصه فرهنگی برجای خواهد گذاشت و اساساً شدنی نیست. این پرسش معطوف به نحوه شناخت ما از فرهنگمان است. البته اگر شرایط و زمینه‌های لازم فراهم نباشد، ممکن است باعث شود آنچه از فرهنگمان می‌فهمیم با واقعیت موجود در جامعه مطابقت نکند. در نتیجه بخشی از فرهنگ ما، به تعبیر درست‌تر فرهنگ‌های ما نادیده گرفته شود.

ما باید با واقع‌بینی و واقعگرایی به مسأله فرهنگ توجه داشته باشیم. پذیرش تنوع فرهنگی الزاماً به معنای ارزش برابر فرهنگ‌ها نیست. صحبت این است که برنامه‌ریزی‌های فرهنگی مادامی‌که براساس واقعیت‌های موجود در جامعه نباشد ما را به سرمنزل مقصود نخواهد برد. نمونه بارز آن، عدم احساس تعلق دانش‌آموزان به برنامه‌های فرهنگی مدارس است.

ممکن است مسئولین و برنامه‌ریزان فرهنگی، تصویری از فرهنگ عمومی داشته باشند که با واقعیت موجود تطبیق نکند و این به شناخت افراد از فرهنگ خود بر می‌گردد.

مهم این است که رهیافت‌های درک فرهنگ عمومی و پدیده‌های فرهنگی به افراد و ابزار خاص محدود نشود. به همین دلیل است که گاه می‌بینیم مسئولین فرهنگی خواسته‌ها و نیازهای عده محدودی را در نظر می‌گیرند و آن را یک شناخت کلی قلمداد می‌کنند. نگرش و ارزشیابی دوگانه نسبت به جوانان که گروهی آنان را دلگرم، متعبد، امیدوار و پرشور می‌دانند و گروهی دیگر بدبین، دلسرد و دور از دین و دینداری، گواه همین مطلب است. آنچه مهم است جهت دادن به این ارزش‌هاست. تمایل عمومی باید قبل از اینکه به این‌گونه تعمیم‌دهی‌ها بپردازد، تفاوت و تنوع فرهنگی را باز نمایاند و برنامه‌ریزان فرهنگی درصدد تهیه برنامه‌هایی باشند که طیف وسیعی را دربرگیرد. در غیراین صورت نتیجه‌ای جز طرد و نادیده انگاشتن مخاطبان خود نخواهد داشت.

هم‌چنین نقش رسانه‌های گروهی را در این باره نباید از نظر دور داشت. آنان با منعکس کردن نظرات و انتقادات مردم با هر فرهنگی که دارند، رسالت خود را انجام می‌دهند. از طرف دیگر در صورتی برنامه‌ریزان به سوی شناختی واقع‌بینانه‌تر رهنمون خواهند شد که روش‌هایی درست برای درک صحیح‌تر واقعیت‌های فرهنگی اختیار کنند.

**\* دکتر یوسفی:** آقای دکتر ابوطالبی یکی از راه‌ها مشارکت اقلیت‌های قومی جامعه و دیگری اجرای قانون شوراها در جامعه است. اقلیت‌ها را می‌توان در دولت ملی سهیم کرد. با قانون شوراها و اجرای آن، بخش وسیعی از اقلیت‌های قومی در قدرت سیاسی شریک شده‌اند. همه این عملکردها می‌تواند به تقویت هویت ملی کمک کند. اما آیا این راهکارها، آسیبی هم خواهند رساند؟

**\* دکتر ابوطالبی:** اگر درست پیش بروند، نه، اجرا بسیار مهم است. پشتوانه‌هایی چند می‌خواهد. جامعه مدنی، قدرت پیشرفت اقتصادی می‌خواهد.

**\* دکتر یوسفی:** حال به نظر شما رابطه میان قدرت اقتصادی و تقویت هویت ملی تا چه اندازه مهم است؟

**\* دکتر ابوطالبی:** باید یک‌دست و هماهنگ پیش بروند و همدیگر را تقویت کنند. اگر شما اراده ملی داشته باشید، اگر به صنعت ملی خود افتخار کنید. اگر به گسترش جاده‌ها در

سطح کشور خود ببالید، اگر به خودکفایی اقتصادی افتخار کنید، بی‌تردید هویت ملی تقویت و پایدار می‌شود. همهٔ جامعه هم باید از برکت توسعه بهره‌مند شوند. کارگر ترک، کارگر فارس، کارگر بلوچ، همه باید از پیشرفت اقتصادی نصیبی ببرند؛ و این بهره‌بری همگانی هم به تقویت هویت ملی می‌انجامد. بانوان را اگر در سطح فعالیت‌های اجتماعی فعال کنیم و حقوق آنان را فراهم آوریم، به تقویت اجتماع ملی کمک کرده‌ایم. مدیریت ضعیف را باید دگرگون کنیم. مدیریت ضعیف در جامعه باعث می‌شود مشارکت زنان به مرحله‌ای که موردنیاز هست، نرسد. جامعهٔ ایرانی، جامعه‌ای مردسالار است؛ قرن‌های بسیار این‌گونه بوده است؛ حالا ما چگونه می‌توانیم این جامعه مردسالاری را دگرگون کنیم؟ باید طوری شود که میان مردان و زنان مناسباتی عادلانه برقرار گردد، هم از نظر اقتصادی، هم از لحاظ اجتماعی.

**\* دکتر یوسفی:** شما مشارکت زنان را به حال هویت ملی مفید می‌دانید؟

**\* دکتر ابوطالبی:** از نظر مشارکت خانم‌ها در قدرت، دیدگاه شرعی و اخلاقی آن مشخص و بسیار مهم است؛ از نظر اقتصادی هم نمی‌توان خانم‌ها را از مشارکت دور نگه داشت؛ باید در جامعه باشند. صحبت دربارهٔ نقش بانوان به‌عنوان شریک در قدرت سیاسی و اقتصادی، بحث حساس و بزرگی است؛ چراکه مشارکت زنان، فوق‌العاده مؤثر است. هم‌چنین می‌توان الگوهای خانوادگی را، به‌عنوان یک عنصر مهم در تقویت هویت ایرانی، به حساب آورد و به آن ارزش داد.

**\* دکتر یوسفی:** پس ابعاد دیگری مطرح می‌شود اینکه چه نوع الگوی خانوادگی را می‌توان متناسب با هویت ملی دانست؟ یعنی در چه بستر خانوادگی‌ای با چه ویژگی‌هایی، هویت ملی تقویت می‌شود؟ گاه پیش می‌آید، در متن خانواده‌ای با خصوصیات خاص، احساس هویت ملی افراد آن سست و کم‌رنگ می‌شود. برای بررسی این ابعاد شایسته است ادامه بحث را، به فرصتی دیگر موکول کنیم. در پایان از اساتید محترم که در این میزگرد شرکت کرده‌اند مجدداً تشکر می‌کنم.